

تاریخ جامع بهائیت

مأخذ: تاریخ جامع بهائیت ((تألیف: دکتر بهرام افراسیابی))

قسمت چهارم

فصل یازدهم :

بخش اول : بهائیت و سیاست - حمایت بیگانگان (روسیه تزاری)

بخش دوم : - از کاشان تا عشق آباد و عکی

- حمایت دولت عثمانی

- ملاقات

فصل دوازدهم :

حمایت دولت انگلستان از بهائیت

فصل یازدهم

بهائیت و سیاست حمایت بیگانگان

بخش اول

حمایت روسیه تزاری

حمایت روسیه تزاری از همان اوان پیدایش بایه قبل از هردولت دیگری علنی شد. حمایت صریح تر آن دولت در جریان شورش های بایان در خلال سوء قصد علیه جان ناصرالدین شاه سر آغاز روندی گردید که پای بیگانگان را به این ماجرا کشانید. دامنه دخالت روسیه به جایی کشید که سفیر آن کشور - شخص دالگورکی - برای نجات جان میرزا بهاء - پایه گذار فرقه بهائیت - پا درمیانی نمود و فرستاده خود را با وی همراه کرد تا به سلامت از ایران خارج شود. (شرح مستند آن را در فصل های گذشته خواندیم). گرچه مدارک و اسناد گواه بر آنند که این بایان بودند که نخست به سوی دولت تزاری دست دراز کردند و این شخص میرزا حسینعلی بهاء بود که بنا به گفته دخترش درخواست نمود تا در جوار سفارت روسیه پناه جوید، با تمام این احوال این واقعیت را نمی توان نادیده انگاشت که سفارت روسیه تزاری خود راه را برای کشانیدن بایان به آن جا هموار نمود و این دولت روسیه تزاری بود که برای بایان همه گونه امکانات در خاک خودش فراهم آورد تا بایان و بعدا بهائیان بتوانند فعالانه به تبلیغ و دیگر امور پردازند. اسناد زیر، گوشه ای از این واقعیت و روند را ثابت می کند:

اسناد وزارت خارجه دولت روسیه تزاری

گزارشهای سفیر روس در تهران راجع به بایان به وزارت امور خارجه (روسیه)

سند شماره ۱

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۸۴۸۰ صفحه ۴۹/۵۰ گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ برابر

با ۱۴ بهمن ۱۲۲۶ شمسی شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی به سر می برد شخص سیدی که در این جا معروف است به باب و چندی پیش از شهر اصفهان به علت ایجاد ناراحتی اخراج شده بود و سال گذشته بنا به اصرار این جانب او را از سرحداتی ما که به آن نواحی سرنگون شده بود دور کرده بودند جزواتی انتشار داده و در آن پیش گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی تراکمه به این جا هجوم آورند و شاه مجبور به ترک پایتخت خواهد شد. این گونه پیش گوئی ها تاثیر عمیقی در ملتسی زودباور مانند ایران دارد. وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن می رود (پیش گوئی باب) از هم اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی در مردم کرده و آنان با وحشت انتظار خاتمه سال را که زمستانش خیلی سخت بود، دارند.

سند شماره ۲

پرونده شماره ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ (برابر با سال ۱۲۲۶ شمسی) صفحه ۳۶۰ گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیر امور خارجه

نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ (برابر با ۴ آذر ۱۲۲۶ شمسی) شماره ۹۶

این جانب تا کنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که باب معروف است گزارش داده ام این فاناتیک به علت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که در نتیجه فشار این جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت نظر می باشد.

شخص مذکور خود را نائب امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضره او طرفداران زیادی پیدا کرده و سه روز قبل به من اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری و بار فروش به اهالی مازندران حمله ور شده و در حدود صد نفر را به قتل رسانیده اند و در بین مقتولین نام مصطفی خان سرکرده ایالت نیز دیده می شود .

پس از مشورت امیر (مقصود صدر اعظم) باو عده ای از اعیان مازندران که در حال حاضر در تهران می باشند تصمیم گرفته شد که برای سرکوبی این فرقه بی بند و بار از قوای نظامی استفاده شود و به شاهزاده ملک قاسم میرزا دستور داده شده است مراقب بیشتری در حفاظت رهبر این خلال گران نظم اجتماعی مبذول دارد.

سند شماره ۳

پرونده شماره تهران ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحه ۲۳-۳۲ گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود تهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ برابر ۷ بهمن ۱۲۲۷ شمسی شماره ۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم شده است طبق اطلاعات واصله در حدود دوهزار نفر از اصحاب برضد حاکم مازندران قیام کرده اند و در نتیجه حمله آنان مهدی قلی میرزا حاکم مازندران فرار اختیار کرده است و دو نفر از شاهزادگان داور میرزا پسر ظل السلطان و حسین سلطان میرزا پسر فتحعلی شاه در منزلی که بایان آتش زده بودند تلف شده اند و همچنین پسر شاهزاده ملک آقا عبدالله میرزا کشته شده است.

سردار عباس قلی خان لاریجانی که از طرف دولت مامور موثری معمول نداشته و اظهار داشته که با قوایی که در اختیار دارد قادر به مقابله با بایان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده (سردار عباس قلی خان) با اینجانب در موقع اقامت او در تهران که در گزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال گذشته به عرض رسیده شاید مفتاحی باشد برای پی بردن به عمل اخیر او در مازندران.

باری به هر سو نظر می اندازی نهضت انقلابی مشاهده می شود.

سند شماره ۴

پرونده ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحه ۶۸-۵۶ گزارشهای سفیر دالگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ برابر با

۲۱ بهمن ۱۲۲۷ شمسی شماره ۱۳

اخبار واصله از مازندران از سابق وحشتناک ترمی باشد. بایان که روز به روز تعدادشان در آذربایجان و تهران رو به افزایش است طوایف سوادکوهی و هزارجریبی را تار و مار کرده اند آنان (بایان) با دردست داشتن شمشیر در حالی که خود را آماده استقبال مرگ کرده اند حمله می کنند و حمله خود را با فریاد یا صاحب الزمان که لقب امام دوازهم (مهدی) می باشد شروع می کنند که ترس فوق العاده در بین اهالی مازندران ایجاد کرده.

این فرقه در دو جناح مبارزه خود را شروع کرده اند بدین معنی که هم بر ضد دولت و هم بر ضد علما قیام کرده اند. ضدیت با علما به علت آن است که آنان معتقدند که علما قادر نیستند احکام قرآن را اجرا کنند و مخالفت با دولت به سبب جلوگیری از حاکمیت روحانیت می باشد.

شنیده می شود که عباس قلی خان لاریجانی درخفا به بایان پیغام داده که او اقدام به حمله نمی کرد لیک چون مجبور به اطاعت امر شاه است چنین وانمود خواهد کرد که با آنها مشغول مبارزه می باشد لیک سردار لاریجانی به قول خود وفا نکرد و وقتی که بایها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به آنان شده پیشدستی کرده و چندین صد تن از افراد او را به قتل رسانیدند که در بین آنها افراد سرشناس و دو تا از برادرزاده های او بوده اند.

پس از این واقعه عباس قلی مدعی شد که نمی تواند با قوایی که در اختیار دارد با این فاناتیک هائی که دشمن خونین طائفه او شده اند به مقاومت و مبارزه پردازد و از دولت خواستار شده که کمک موثری به او بشود.

حاکم ایالت نیز توجه امیر یا صدر اعظم را به این نکته جلب کرده است که برای سرکوبی آشوبگران لازم است چند هنگ سرباز مجهز با توپ به مازندران ارسال گردد.

صدر اعظم در این باره با میرزا محمد خان گلپادی مشورت می کند ولی میرزا محمد خان اظهار می دارد که فرستادن قوای دولتی به مازندران نتیجه اش آن خواهد شد که اغتشاشات و حالت انقلاب به تمام نقاط مازندران سرایت خواهد کرد و اهالی محل در این صورت با بایان همدست خواهند شد با وجود این نظریه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی و توپ به آنجا بفرستد.

سند شماره ۷

پرونده شماره ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ (برابر با هفتم فروردین ۱۲۲۸ شمسی) صفحه ۱۶۲ گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۸ مارس ۱۸۴۹ شماره ۲۷ از قرار معلوم از قوای نظامی به مازندران خودداری شده است و سلیمان خان افشار برای

تحقیقات و دادن گزارش امر به دولت به آن صفحات حرکت کرده است و از موقعی که تصمیم گرفته شده که مامور مخصوص را برای رسیدگی به عملیات و رفتار عیسی خان به گیلان بفرستند کمتر از نارضاییهائی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده می شود.

سند شماره ۸

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ (برابر ۱۲۲۸) صفحه ۵۴-۵۳ گزارشهای سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ (برابر با ۲۱ اردیبهشت ۱۲۲۸ شمسی) شماره ۳۲ طبق اطلاعات واصله از مازندران سلیمان خان افشار که مامور بوده با نصیحت بایان را وادار به اطاعت بکند در ماموریت خود موفقیت حاصل نکرد و همچنین حمله سردار عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان که به منظور تسخیر استحکامات بایان که تعدادشان به مراتب کمتر از قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلا اثر مانده و درگیر و دار زد و خورد سردار در ناحیه کتف زخمی شده است.

سند شماره ۹

پرونده شماره ۱۷۸ تهران ۱۸۴۹ (برابر با ۱۲۲۸ شمسی) صفحه ۹۳ گزارش سفیر به وزیر امور خارجه نسلرود مریم آباد ۵ مه ۱۸۴۹ (برابر با ۱۵ اردیبهشت ۱۹۶۸ شمسی) شماره ۳۶ طبق آخرین گزارش هایی که به دولت پادشاهی رسیده موفقیت هایی در راه مبارزه با بایان به دست آمده و به نگرانی های دولت خاتمه داده است بنا به اظهارات صدراعظم موقعی که این فاناتیک ها (بایان) از قلعه کوچکی که در اختیار داشته اند خارج می شده اند قوای عباس قلی خان لاریجانی و سلیمان خان با آنان وارد نبرد شده و در نتیجه زد و خوردی که روی داده هزار و سیصد نفر کشته در میدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (و به عقیده این جانب نظریه آنان وارد بیشتر قابل قبول است) که بایان را برای مذاکرات دوستانه به خارج قلعه دعوت کرده اند و موقعی که آنان از قلعه خارج می شده اند قوای سلیمان خان به آن ها حمله ور شده و کشتار بی رحمانه ای صورت گرفته است.

آن جانب ممکن است این طور فکر کنید که موفقیتی که به دست دولت آمده خیلی مهم است نباید از نظر دور داشت که در مسائل مذهبی به خصوص موقعی که با فاناتیسم توأم باشد عدم موفقیت و نارضایتی تولید روح سرکش کرده و قدرت و مقاومت را زیادتیر می کند.

سند شماره ۱۰

پرونده شماره ۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحه ۱۰۵-۱۰۰ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲ فوریه ۱۸۵۰ (برابر

با ۲۴ بهمن ۱۲۲۸ شمسی) شماره ۱۱

به مناسبت واقعه قتل فجیعی که چند روز پیش میدان بزرگ تهران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریک و یک نوع حالت بهت زدگی حکم فرما می باشد.

این جانب قبلا یک مرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم عملی که برای از بین بردن بایبان درسال گذشته درمازندران به وسیله قوای دولتی تحت سرپرستی مهدی قلی خان صورت گرفته بود باعث تشدید فاناتیسم آنان خواهد شد. از همان موقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (بایبان) در تهران روز به روز زیادتر می شود. این عناصر پایبند اصول مدنیت نیستند و مالکیت افرادی را که جزو فرقه آنان نیستند محترم نمی شمارند و فوق العاده خطرناک می باشند. وزارت ایران چون نظام اجتماعی را درخطر می بینند برآن می شوند که عده ای از پیروان این فرقه را دستگیر و اگر در بازپرسی اعتراف به ایمان خود بکنند بلافاصله آنان را به قتل برسانند. از جمله هفت نفر از دستگیر شدگان که به هیچ وجه حاضر نشده بودند ایمان خود را کتمان کنند (تعداد بایبان در پایتخت از چندین هزار تجاوز می کند) مرگ را با آغوش باز استقبال کردند و مسرتی که در موقع کشته شدن آنها از خود نشان دادند نشان فاناتیسم آنان است که به اعلی درجه خود رسیده است (وزیر امور خارجه ایران میرزا محمد علی اظهار می داشت که این اشخاص به هیچ وجه هیچ گونه اعتراضی نکرده اند فقط سکوت آنان را حمل بر کفر کرده اند) جای تاسف است که اولیای امور آن بصیرت را ندارند که بفهمند که این گونه اقدامات قادر به خاموش کردن احساسات مذهبی و فاناتیسم نمی باشد به خصوص که در این گونه موارد به هیچ وجه موازین عدالت در نظر گرفته نمی شده و برای ترسانیدن مردم هر کس به دستشان برسد مورد مجازات و قتل قرار می دهند. عده ای از بایبان که تحت رهبری سید یحیی که خود را شاگرد باب معروف می داند با عده ای از لوطیان یزدی تولید اغتشاشات پراهمیتی در شهر یزد کرده که بایبان نامبرده به مقرر حکومتی حمله کرده و هشت نفر از سربازان را به قتل رسانده و ۲۶ نفر را زخمی کرده اند و نائب آقا فرار اختیار کرده و استعفای خود را تقدیم دولت کرده است.

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترک کرده انتظامات شهر به حال عادی برگشته لیک باید متذکر شد که طرقی که دولت برای اعاده نظم و آرامش به کار می برد زیاد مورد اطمینان نمی تواند باشد و نمی توان امیدوار بود که آرامش دائمی برقرار شده است. سید اسدالله پسر حاجی سید محمد باقر آقا مجتهد معروف با عده ای از بایبان با صوابدید سپهدار حاکم اصفهان از اصفهان به عزم تهران حرکت کرده به امید آن که در تهران مورد عفو شاه قرار خواهند گرفت لیک پس از طی سه روز منزل قوای دولتی که برای تعقیب و سرکوبی آنان فرستاده شده بود به آنان رسیده وعده ای از آنان را به قتل رسانیدند. عده ای محدود مانند نواب و

دیگران خود را به قم رساندند و بست اختیار کردند، عده ای هم به سمت خراسان فرار اختیار کردند اما دسته ای موفق شدند خود را به تهران برسانند، منجمله لوطی مشهور به میرزا عبدالحسین با همراهان خود که در حدود پنجاه نفر بودند به تهران وارد و در مسجد شاه مقر گردیدند وعده ای را که به دولت دسترسی پیدا کرده بود مستقیماً به زندان روانه ساختند.

(این گزارش سفیر زیاد روشن نیست.)

سند شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۱۳۷ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ (برابر

با ۱۱ اسفند ۱۵۵۲ شمسی) شماره ۱۶

در این جا شنیده می شود که بایان در نظر دارند دست به عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران زده تولید ناامنی کنند و چون عقائد مضره این فرقه در بین توده ملت طرفداران زیادی پیدا کرده دولت در حال نگرانی به سر می برد.

سند شماره ۱۳

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۳۸۳ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ (برابر

با ۲۰ خرداد ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۴۸

خیلی خوب است که فرقه باییه با علمای اسلام مخالفت و مبارزه شدید شروع کرده و آنان را متهم به انحراف از اصول دین و عدم مراعات قوانین قرآن می نمایند و عقائد فاناتیسم پیروان این فرقه روز به روز نفوذ بیشتری در مردم پیدا می کند. چندی پیش دوباره در زنجان تولید اغتشاش کرده وعده زیادی از اهالی محل را به قتل رسانده و قوای دولتی قادر به جلوگیری از عملیات آنان نبوده اند و این عدم موفقیت قوای دولتی بار دیگر ثابت می کند که اقدامات شدید دولتی از فاناتیسم آنان نکاسته بلکه کمک به تشدید آن می کند.

سند شماره ۱۴

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۰ صفحه ۴۳۴-۴۳۵ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه (سیناوین)^۱ مریم

آباد ژوئیه ۱۸۵۰ (برابر با ۱۲ تیر ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۵۳

^۱ از گزارش سند چنین استنباط می شود که از سند شماره ۱۴ به بعد مورخ سوم ژوئیه برابر با... به جای وزیر خارجه نسلرود، فرد دیگری به نام سناوین مورد خطاب است.



موقعی که همکاری قوای انتظامی با اولیای دولت صورت عمل به خود گرفته است آرامش بیشتری در پایتخت حکمفرماست همچنین با اقدامات موثری که توسط حاکم جدید شیراز شاهزاده فیروزمیرزا برای جلوگیری از عملیات بایبان به کار برده شده است فعالیت آنان محدود شده است.

لرد پالمستون از سفیر^۲ خود در ایران خواستار شده است که گزارش مبسوطی راجع به عقائد این فرقه برای او بفرستد و اینجانب هم امیدوارم در آتیه نزدیکی

بتوانم کتابی که از تالیفات یکی از بایبان مشهور در اختیار من گذاشته است برای لرد پالمستون که از سفیر خود در تهران خواست گزارش کاملی راجع به جریانات باب بنویسد وزارت امپراتوری بفرستم.

فیروزمیرزا موفق شده است به دستگیری و محبوس ساختن سید یحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه می باشد و در نتیجه افراد او که در حدود چند هزار نفر بوده اند پراکنده و متفرق شده اند.

همچنین فیروزمیرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانی شیراز شروع کرده نامبرده با اقدامات و عملیات خودسرانه در اولیای دولت تولید نگرانی و عدم اطمینان کرده بود.

لطفعلی خان (که مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد) را به چوب بسته و کتک مفصلی به او زده اند و باید امیدوار بود که این تنبیه شدید اثرات نیکویی در برداشته باشد. راجع به اعاده نظم و آرامش در زنجان که بایبان در آن جا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده اند دولت مجبور است متوسل به قوای نظامی بشود چون که از کلیه اقداماتی که تا کنون برای قضیه به طور مسالمت آمیز به عمل آمده نتیجه گرفته نشده است از قرار معلوم رهبر این فرقه را که معروف به باب است و تا به حال در مجلس ارومیه تحت نظر بوده است به امر دولت در تبریز اعدام شده است.

سند شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۵

پرونده شماره ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۴۷۱-۴۷۰ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ (برابر

با مرداد ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۵۹

^۲ منظور از سفیر انگلستان است که در آن زمان کنل شیل بود.

کلیه اقدامات دولت برای تسلیم شدن بایبان در زنجان بی نتیجه مانده و ملا محمد علی به عده ای در حدود سیصد نفر از این فاناتیک ها در یکی از محله های شهر سنگربندی کرده و باعث وحشت اهالی شده است. امیر سرانجام مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده و محمد خان بیگلریگی سابق را با دوهزار سرباز و توپ به زنجان فرستاده است.

سند شماره ۱۶

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۶۲ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین، مریم آباد ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ (برابر با ۲۳ شهریور ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۷۴

اغتشاشات زنجان هنوز ادامه دارد و بایبان زنجان که با جان خود بازی می کنند در مقابل قوای شاهی مقاومت سختی نشان می دهند و از عهده دفع حملات محمد خان به خوبی برمی آیند جای بسی تعجب است که این عده با چه شهامتی وضعیت خطرناک خود را تحمل می کنند.

رهبر آنان محمد علی به سفیر ترکیه سمیرافندی و همچنین به کلنل شیل (سفیر انگلیس در ایران) مراجعه و از او خواهش وساطت کرده است لیک همکاران انگلیسی معتقد است که بعید به نظرمی رسد که دولت ایران حاضر بشود دول خارجی در این مورد به کمک این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شماره ۱۷

پرونده شماره ۱۳۴ تهران سال ۱۸۵۰ صفحه ۵۷۹-۵۷۵ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ (برابر با اول مهر ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۷۶

یگانه مسئله ای که افکار را متوجه خود ساخته قضایای زنجان می باشد چه تاکنون با وجود ریخته شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موافق به از بین بردن یک مشت فاناتیک نشده اند به همین جهت تصور می کنم آن جناب علاقمند باشد به طور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل کند و بدین منظور نامه غلامباشی سفارت را که در معیت عزیز خان به زنجان رفته و از نزدیک شاهد قضایا بوده تقدیم می دارد.

قسمتی از نامه غلامباشی

...در قزوین پسر وزیر میرزا موسی با عده ای سوار و کدخدا به استقبال ما آمده با تشریفات خاصی که در خور مقام او باشد (مقصود عزیز خان) وارد شهر شدیم در این جا چاپار امیر فرمانی مبنی بر لزوم اقدامات موثر و خاتمه دادن اوضاع زنجان و ماندن در محل تا اتمام کار مشارالیه کرد. موقعی که ما به سلطانیه رسیدیم مورد استقبال افسران ارشد قوای

³ سلطانیه بین خرم دره و زنجان قرار گرفته و گنبد معروف مقبره سلطان محمد خدابنده در آن جا قرار دارد.

نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمد خان گله فراوان داشتند و اظهار می کردند که بدون وجود او تاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روز جمعه سیزدهم ماه از سلطانیه حرکت و وارد زنجان شدیم حاکم زنجان اصلان خان و بیگلریگی تبریز محمد خان و سران نظامی به استقبال ما آمدند در این جا آژدان باشی با حالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرار داد و گفت شما خجالت نمی کشید از آن که مدت پنج ماه است شخص ملایمی را محاصره کرده و هنوز نتوانستید او را دستگیر کنید من فردا او را وادار به تسلیم خواهم کرد. آژدان باشی نامه ای گله آمیز به ملا محمد نوشته و او را به علت قیام بر ضد شاه سرزنش کرده و به او پیشنهاد کرده بود با او به تهران بیاید و وعده داده بود که از شاه و امیر عفو او را به دست خواهد آورد. این نامه بوسیله نجف قلی خان از اهل ایروان برای او فرستاده شده بود لیک ملا محمد علی به پیشنهادهای آژدان باشی جواب رد فرستاده بود.

عزیز خان (آژدان باشی) برای مرتبه دوم همان قاصد را نزد او فرستاد و تهدید کرده بود که اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهند شد لیک ملا محمد علی در جواب گفته بود:

من خود پادشاه هستم هر چه از دستت برمی آید بکن.

در روز چهارشنبه آژدان قوای خود را در اطراف زنجان صف آرائی کرده و باردیگر از ملا محمد علی خواستار تسلیم شد ولی آن اقدام هم موثر واقع نشد. سرانجام روز یکشنبه عزیز خان پس از دعوت لشکریان به رشادت فرمان حمله را صادر کرد و توپها همگی به صدا درآمدند لیک به محض آنکه سربازها به سنگرها نزدیک شدند ده نفر از آنها کشته و بقیه فرار اختیار کردند. عزیز خان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامید شد سوار بر اسب شده در حالیکه به سربازها تاکید می کرد که باید در عرض دو روز زنجان را فتح کرد از محل دور شد. پس از حرکت آژدان سربازها از ادامه حمله (از ترس) منصرف شدند. در این موقع سه چهارم در تصرف سربازها فقط یک چهارم شهر در دست ملا محمد علی بود. خانه هایی که در نواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب و چوب و تخته آنها به وسیله سربازها به فروش رسیده بود.

درباز دیدی که از لشکریان شاهی به عمل آمده معلوم شده است که از موقع ورود به زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ و زخمی از ۲۰۰ نفر کشته تجاوز می کند چادری نیست که در آن سرباز زخمی نداشته باشد کلیه بایبهای را که دستگیر می کردند به حضور آژدان باشی آورده و سربازان آنان را به قتل می رسانیدند در موقع مسافرت در هر منزل (ایستگاه- توقفگاه) برای آژدان باشی هدایای زیادی (قاطر- شال- نقدینه) می آورند و روی هم رفته عیدات سرشاری نصیب او می شود.

سند شماره ۱۸۵

پرونده شماره ۱۳۳ تهران صفحه ۵۷۲ گزارش سفیر دولگورکی سناوین تهران ۱۶ اکتبر ۱۸۵۰ (برابر با

۱۴ مهر ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۷۸

به عقیده این جانب بسیار به جا بود که دولت قضایای زنجان را جدی تلقی می کرد. اکنون در حدود ۵ ماه می گذرد که بایان با بهترین سربازان شاهی که تعدادشان به شش هزار نفر می رسد مشغول جنگ می باشند و محمد خان که سه چهارم شهر را در تصرف دارد نتوانسته است محله ای را که بایان سنگر بندی کرده اند و با رشادت و شجاعت خارق العاده ای از آن دفاع می کنند، فتح کند.

گفته می شود که بیگلریگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست و سربازانی که تحت فرمان او می باشند دارای روحیه فوق العاده ضعیفی بوده و کاری از پیش نمی برند.

در این جا به این موضوع هیچ توجه ندارند که در مسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمی توان با به کاربردن قوای نظامی حل کرد - بلکه قسمتی محتاج تعمق و سیاست بیشتری است.

سند شماره ۱۹

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۱۶ اکتبر ۱۸۵۰ (برابر با چهارم آبان ۱۲۲۹ شمسی)

شماره ۸۱.

بایان هنوز با شدت سابق مشغول نبرد می باشند و طبق اطلاعاتی که به دست ما رسیده (از زنجان) سرتیپ فرخ خان که از کرمانشاه ماموریت پیدا کرده بود به زنجان نزد بیگلریگی برود گرفتار بایان شده و این فاناتیکها او را آتش زده سوزانده اند تعداد بایها را در زنجان در حال حاضر در حدود سه هزار نفر می دانند. این اوضاع ناگوار و روزی شاه را مجبور کرده است که دو هنگ تازه نفس به فرماندهی پسر عزیز خان به زنجان فرستاده شود و احتمال می رود قوایی که در آن جا فعلا هستند فرا خوانده شود. شاید به علت آن که وفاداری آنان تردیدی حاصل شده باشد.

سند شماره ۲۰

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۹۹ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ (برابر با ۱۸ آبان

۱۲۲۹ شمسی) شماره ۸۴

برای قلع و قمع بایان به تازگی قوای جدید به زنجان فرستاده شد. اخیرا حاکم این شهر امیر اصلان خان برادر مادر شاه را متهم ساخته اند که رفتار بی رویه او باعث شده است که بایان در مقابل قوای شاهی به این سرسختی مقاومت کنند.

سند شماره ۲۱

پرونده شماره ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۲۷۷ و ۲۲۶ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ (برابر ۷ دی ماه ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۲۶ به اغتشاشات زنجان خاتمه داده است. پس از تقریباً ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده اند کانون شورش را خاموش کنند بایان تا سر حد امکان از خود دفاع می کردند که آنان را نیز قطعه قطعه کرده اند. صرفنظر از مخارج مادی این نبرد ایران به قیمت ۵۰۰ نفر سرباز تمام شده است.

سند شماره ۲۲

پرونده شماره ۱۲۹ تهران ۱۸۵۱ صفحه ۱۵۶ گزارش سفیر دولگورکی به وزیر امور خارجه نسلرود^۴ ۲۰ فوریه ۱۸۵۱ (برابر اول بهمن ۱۲۲۹ شمسی) شماره ۱۲

این طوره نظرمی رسد که بعد از واقعه زنجان بایان بازساکت نشده و خوف به دل آنان راه پیدا نکرده و درصدد تهیه شورش و اغتشاش جدیدی می باشند و دولت که نسبت به آنان هیچ گونه شفقتی را جایز نمی داند برای ازبین بردن آنان ازهر وسیله بشوداستفاده می کند. عده ای زیاد از آنان را اخیراً درشهر به قتل رسانده اند و با وجودی که درموقع مجازات از عقیده خود کتمان کرده اند به آنان رحم نکرده و درمیدان ارک مقتولشان ساخته اند.

سند شماره ۲۳

پرونده شماره ۱۵۸۲ تهران صفحه ۵۰۳-۵۰۱ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۱ اوت ۱۸۵۲ (برابر ۲۰ مرداد ۱۳۲۱ شمسی) شماره ۵۵

این جانب قبلاً نیز متذکر شده بودم که مسائل مذهبی را درمیدان جنگ نمی توان حل کرد. همانطوری که انتظارش می رفت نه کشتارمازندران و نه قضیه زنجان هیچ کدام در حرارت پیروان این فرقه تاثیری نکرده و اخیراً به مناسبت سوء قصدی که نسبت به شاه دولت کلیه افراد منتسب به این فرقه را تعقیب و زندانی می کند و طبق اطلاعاتی که به دست آمده عده ای زیاد از آنان درتهران مخفی می باشند که دربین آنان ازهر طبقه وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیه اشخاصی که درقضیه سوء قصد سوم اوت شرکت داشته اند به خوبی می داند و اطلاع حاصل کرده است که چهارنفر از آنان مدت یک ماه است درزرگنده به طور پنهانی به سرمی برند و وزارت امور خارجه به وسیله نامه ای از این جانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود دراین دهکده به تفتیش بپردازند. من بلافاصله به غلامباشی دستور دادم که به

^۴ در این جا باز نسلرود به عنوان وزیر امور خارجه مورد خطاب است.

مامورین دولتی در این امر همکاری و (ضمناً نظارت) کند و پس از جستجو موفق به دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمک کرد به دستگیری دو نفر دیگر که در اوین (یک فرسنگی زرگنده) مخفی شده بودند نفر چهارم از قرار معلوم میرزای (منشی) سفارت می باشد و چون معلوم شد که شخص نامبرده (منشی) از بایبان است و تبعه دولت ایران می باشد و از کارمندان رسمی دولت نیست به دست دولت ایران سپرده شد.

دونفری را که در اوین دستگیر شده بودند شبانه به زرگنده آورده و در خانه یکی از مستخدمین ما جای دادند. فراشهای شاه حاضر نبودند این دو نفر را بلافاصله به نیاوران روانه کنند و اظهار می داشتند که در راه ممکن است مورد حمله قرار گیرند من اصرار کردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده سرباز و یک افسراز قوای انتظامی ایرانی سفارت در اختیار آنان گذاردم. مدتی زمانی است که در تهران یک زن بابی تحت نظر رئیس نظمیة محبوس می باشد گفته می شود که با وجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او با وسائلی موفق می شود هم کیشان خود را دور خود جمع کند و سرانجام زن نامبرده را در باغی در حضور آزادان باشی خفه نمودند و چهار نفر دیگر از بایبان را از وسط شقه کرده اند.

دربدن آنان شمع روشن داخل کرده و در این حال آنها را در شهر می گردانند. این بدبختی ها درحالی که به شاه ناسزا می گفتند اظهار شادمانی می کردند به این ابهت و جلال جان می دهند. هیچ کس جرات ندارد از دولت و حتی از شاه خواستار عدالت و رسیدگی برای تعیین گناهکار و بی گناه بشود و در موقع مجازات هیچ فرقی بین آنانی که در سوء قصد دخالت داشته اند و آنانی که مشهور به بابی بودن هستند نمی گذارند و این طرز داوری فاناتیسم بایبها را بیشتر تحریک خواهد کرد و بدین ترتیب شاه در معرض خطر بیشتری قرار خواهد گرفت.

سند شماره ۲۴

پرونده شماره ۱۵۸ تهران ۱۸۵۲ صفحه ۵۰۹ و ۵۰۸ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین مریم آباد ۱۲ اوت (برابر

با ۲۱ مرداد ۱۳۲۱ شمسی) شماره ۵۶

دولت ایران سه روز قبل به سن پترزبورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی شاه (جان به سلامت به در بردن از سوء قصد) می باشد کشتار فجیعی که بعد از واقعه سوء قصد در تهران شروع شد و مناظره دلخراشی که من شاهد آن بودم مرا بر آن داشت که شخصا نزد میرزا آقا خان رفته تا به او بفهمانم خاتمه دادن به این قضایا به نفع شاه می باشد و اگر مجازاتی در کار هست لااقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت کنندگان در سوء قصد و آنان که فقط اصول باب را تبلیغ می کنند فرقی گذاشته شود. من مخصوصاً این نکته را متذکر شدم که برای شخص پادشاه خطرناک است که جلوی کشتار دسته جمعی درملاء عام را نمی

گیرد و او نباید مرتکب قتل بشود فقط به اتکای آنکه هرکس را می خواهد می تواند مجازات کند. صدراعظم (میرزا آقاخان) با نظریات و عقیده این جانب کاملا همراه است اما اعتراف کرده که قادر نیست جلو خشم شاه را بگیرد و محرک انتقام جوئی را مادر شاه و حاجی علی خان فراش باشی معرفی کرده. تاکنون تعداد بایانی را که به قتل رسانده اند به ۹ نفر می رسد و تصمیم دارند عده زیادی از بایان را بین مامورین متنفذ دربار و نظامیان و علماء تقسیم کنند تا آنان به دست خود بایان را به قتل برسانند.

سند شماره ۲۵

پرونده شماره ۱۵۸ گزارش سفیر دولگورکی به سناوین تهران ۱۸۵۲ صفحه ۶۰۸-۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲ (برابر با ۲۶ شهریور ۱۳۲۱ شمسی) شماره ۶۶

بایان آن چه من اظهارات امام جمعه درک کردم با اصول اسلام مخالف بوده و آنها را رد می کنند و ضمنا در سیاست مدعی شاه مملکت می باشند. آنان درصدد تاسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اموال (به طور مساوی) بوده و می توان اهداف و مقاصد سیاسی و اجتماعی آنان را تشبیه به کمونیستهای اروپا کرد.^۵

به نام ایزد

فرزندان و دوستان گرامی من درود بر شما امیدوارم که همیشه خوش و خرم و تندرست و پاکروان باشید. به خواست یزدان پاک بی زد و بند و هیچ دست آویزی چنین پیش آمد که من آموزگار و درمکان شما باشم و این برگزیدگی شایسته بود زیرا آن که از دل و جان پدرش می خوانید و پیرو رهبر خود می دانید آزمایش روزگار او را از هر کوزه ناب بیرون آورد و روسفید کرد و چنان که در این دفتر درمی یابند رنج ها کشید و سختی ها دید تا کاری که امروز برگردن او گذاشته اید بایسته ها آن باشد. از این روبه خواهش و فرمان فرزندان گزارش زندگی و پیام خود را برای همه شما می نویسم و این نامه را به خط خویش می نگارم و آرزویم این است که در راه هنر و دانش و خوی پسندیده پیشرو باشید.

فرزندان دوستان گرامی من درود بر شما امیدوارم که همیشه خوش و خرم و تندرست و پاکروان باشید. به خواست یزدان پاک بی زد و بند و هیچ دست آویزی چنین پیش آمد که من آموزگار و درمکان شما باشم و این برگزیدگی شایسته بود زیرا آن که از دل و جان پدرش می خوانید و پیرو رهبر خود می دانید آزمایش روزگار او را از هر کوزه ناب بیرون آورد و روسفید کرد و چنان که در این دفتر درمی یابند رنج ها کشید و سختی ها دید تا کاری که امروز برگردن او گذاشته اید بایسته ها آن باشد. از این روبه خواهش و فرمان فرزندان گزارش زندگی و پیام خود را برای همه شما می نویسم و این نامه را به خط خویش می نگارم و آرزویم این است که در راه هنر و دانش و خوی پسندیده پیشرو باشید.

مهدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران) ۱۳۳۴
مهرانفون
صبحی ۱۳۳۴
دستخط صبحی از کتاب پیام پدر

⁵ این بیست و پنج سند از کتاب ایوانف نهضت بابت در ایران «از صفحه ۱۵۹-۱۶۳» ترجمه شده است. اصل کتاب به زبان روسی در مسکو در سال ۱۹۳۹- میلادی (۱۳۱۸ شمسی) به طبع رسیده و گزارشهای سفیر روسیه در ایران از آرشیو وزارت خارجه استخراج شده است اصل گزارشهای سفیر به زبان فرانسه بوده است.

فصل یازدهم

بخش دوم

از کاشان تا عشق آباد و عکا

(کاتب و محرم اسرار، سر فاش می کند)

« من اگر بخواهم نیرنگها و کارهای ناپسندیده این گروه را که بیشتر به زیان مردم این کشور است مو به مو بشکافم باور نخواهید کرد، با آنکه در هر سخن و گفتاری آوند و نوشته از خود آنها دارم که اندکی از بسیار و به راستی یکی از هزاردراینجا آوردم.»^۶

به جرئت می توان گفت که تا به امروز هیچ کس همانند مرحوم صبحی (قصه گوی سابق رادیو) که عمری را صرف نگارش پیام،

الواح و دیگر نوشته های فرقه بهائیت نموده و از نزدیک با کلیه رفتارها و رموز آنان آشنا بوده پی به اسرار این فرقه نبرده است چه او هم خود بهائی و هم بهائی زاده و هم با خانواده بهائی روابط تنگاتنگ داشته است که شمردن نکات بسیار پوشیده آن از زبان خودش شنیدنی و در واقع در زمره اسرار تاریخی است:



صبحی در پنج سالگی در وسط، محمدحسین مهدی پدرش سمت راست

...نخست به عرض دوستان محترم می رسانم که این بنده در مهد بهائیت تولد و پرورش یافته ام، در خاندانی که از قدمای احباء محسوبند و خویشاوندی دوری با بهاء الله دارند (میرزا حسینعلی بهاء پایه گذار بهائیت).
و اگرچه افراد خانواده ها اکثر بهائی صمیمی بودند ولی در بین آنها جمع این بنده را جوش و خروشی دیگر و شوق و شوری از وصف برتر بود و از زمان

کودکی هم چنان تا اوان جوانی بالفطره، دلبستگی شدیدی به این امر داشتم و از همین جهت بیشترالواح و کلمات بهاء و عبدالبهاء را از بر کرده راه استقلال این امر را نیکو آموختم تا آن جا که گلیم تبلیغ را از آب بیرون کشیدم و گاهی که ابوی با کسی صحبت می کرد و محتاج به کمک می شد معاونتش می کردم و خوب هم از عهده بر می آمدم. بیشتر در

^۶ فضل الله مهدی، خاطرات صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

مدرسه با هم درسهای خود الفت جسته آنان را دعوت به دین بهائی می کردم. در خارج از مدرسه مقدمات برهان و استدلال را در خدمت فاضل شیرازی که مردی با زهد و تقوی و به نظر من اعلم از جمیع اهل بهاست فراگرفتم و مدتی در نزد نعیم سدهی اصفهانی و سمندر قزوینی و دیگران به اتفاق جمعی از جوانان تاریخ ظهور باب و کتاب بیان و فرائد (نوشته) ابوالفضل گلپایگانی و مذاکرات عبدالبها را مباحثه می کردم. و چون این مکتوبات بدان فطریات پیوسته شد حالت وجد و طرب من زیادت گشت و با آن که بیشتر از چهارده یا پانزده سال نداشتم زبانم به (گفتن) گفت کلمات وجدیه گشوده شده رطب و یابس الفاظی فارغ از معنی که فقط حکایت از عوالم جذبه و شوق می کرد از طبعم به ظهور می رسید.

صبحی در ادامه گفتارش خاطر نشان می کند که وی به علت تبحر و ذوقی که در زبان داشته حدود سیصد بیت شعر هم در این مورد سروده که مطلع آن چنین است:

ساز کن ای عشق راه ناله را باز گو هجران چندین ساله را
از جلائی ها میان ما و دوست وز اشاراتی که بین ما و اوست

سپس می افزاید:

« وبالجمله با این نشاط و انبساط و کیف و حال به حد رشد و کمال رسیدم و در معارف بهائی توغل حاصل نمودم پس شائق سیر و سفر در بلاد و تبلیغ « امرالله » بین عیار شدم و به اتفاق یکی از دوستان زردشتی بار به قزوین رهسپار گشتم»^۸
بنا به آنچه صبحی نگاشته بهائیان از همان ابتدا به امر تبلیغ اهمیتی خاص می دادند و در تمام نقاط مبلغ داشتند. بنا به نوشته صبحی در آن زمان نفوذ بهائیان در قزوین آن چنان زیاد و قابل توجه نبود و منحصر به چندین خانواده می شده است که در مجموع هنوز به یک عدد سه رقمی هم نمی رسیده است:

« قزوین آن روزها چندین عائله بهائی داشت که مهمتر از همه خاندان سمندر محسوب می گشت که از بقایای گروندگان دوره سید باب بودند و مجموع بهائیان قزوین نزدیک به صد نفر می شدند که جز یکی دو نفر از تجار و مرحوم میرزا موسی خان حکیم باشی، مابقی از کسبه متوسط الحال و عوام آن بلد به شمار می رفتند...»

صبحی که با شور تبلیغ فراوان درک و برداشتی نیکو از این طایفه دردل داشت با خوش بینی فراوان جهت تبلیغ عازم زنجان و آذربایجان می شود با این پندار که مبلغین این فرقه مردمانی برتر از دیگرانند خود را آماده نشستی نیکو با دیگر مبلغین می نماید. صبحی از برداشتهای اولیه خود، این گونه یاد می کند:

^۷ به کارگیری واژه دین در مورد این فرقه کاملاً غلط است چه بهائیت فرقه ای بیش نیست، در این جا برای حفظ امانت عین واژه صبحی به کار رفته است.

^۸ خاطرات صبحی، ص ۶ و ۷.

^۹ خاطرات صبحی، ص ۷.

«...بنده تا آن وقت حشر دائمی با روحانیون این طایفه نداشتم و در پیش خود آنان را مردمانی برتر از دیگران می پنداشتم و چنین تصور می کردم که مبلغ بهائی یعنی فرشته که طینت وجودش باب عقل سرشته شده و ذره عجب و هوی در وجودش داخل نگشته از این جهت ارادت و محبت بسیار به این صنف می نمودم و درک خدمت آنان را توفیق و سعادت عظیم می شمردم!»^{۱۰}

صبحی سپس به وضع و چگونگی تبلیغ می پردازد و می گوید:

خوانندگان گرامی ما باید بدانند که هر چند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه اشخاص مخصوصی نیست بل عموم باید از این هنرنمایی داشته باشند تا هر کس به قدر استعداد خود برحقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصاً برای این کار و بالاخص برای سیر و سفرانتخاب می شوند دعوت کننده را مبلغ، دعوت شده را مبتدی، قبول را تصدیق مبتدی، بهائی شده را مصدق، و نفس عمل را تبلیغ گویند. و برای این کار از دیرزمانی مجالسی به اسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که در آن جوانان را طریق محاوره و مخالطه مردمان بیان دلیل و برهان حقانیت این امر را می آموزند و چنان که معلوم است این تعلیم و تعلم از روی مبنای منطق و مقدمات و مبادی علمی نیست به این معنی که به هیچ گونه زحمتی همین که شخص مختصر سواد پیدا کرد می تواند آن ادله را بیاموزد و حتی از افواه فرا گیرد و چون منحصر در مسائلی چند است آموختنش دشوار نیست و جمیع کتب استدلالیه این قوم بر محور آن دور می زند. امهات آن عبارتست از ادعا کتاب نفوذ بقای دین و بالاتر از همه کلام ربانی و وحی سماویست، بدین معنی که اگر شخصی مدعی امری من عندالله گردد و دین و آئینی بسازد و جمعی بدوبگروند و چندی آن ساخته و پرداخته دوام کند در صورتی که صاحب ادعا کلماتی بیاورد و آنرا برهان صدق خویش قرارداد بدان تحدی کند بلاشک دین گذار برانگیخته از طرف خدا و دین ساخته دست افکار بشر نیست.

بیان اصول این معانی با شاخ و برگ در صورتی که مبلغ احاطه به الفاظ داشته باشد رنجی ندارد و زود موفق به گرفتن نتیجه می شود. تنها خاری که پیش پای مبلغین پیدامی شود یکی مسئله خاتمیت است که باید به زور و زحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت و مظهریت درختی مرتبت ختم شود و دیگر این است که اهل ادیان بیشتر معجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما به الامتیاز حق از باطل می دانند و همین را از مدعیان تازه می خواهند. مبلغ باید با رعایت حال مبتدی به نحو خوشی از این خواهش بی جا منصرف گرداند.^{۱۱}

^{۱۰} همانجا، ص ۸

^{۱۱} خاطرات صبحی ص ۹

کتابستبانان

قل

هَذَا يَوْمَ فِئْتَمَتِ الْحِجْرَةُ وَظَهَرَتِ الْكَلِمَةُ

وَاللَّاحُ الْبُهْتَانُ

إِنَّهُ يَدْعُوكُمْ بِالْحَقِّ وَإِيَّاكُمْ بِالْبُاطِلِ

إِلَى اللَّهِ مَا لِكُلِّ الْإِدْيَانِ

طبع عمرفه بفرج الله زکی عصر

بِسْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْأَعْلَى

الباب المذكور في بيان أن العباد إن يصلوا إلى شاطئ
بحر العرفان الآبالا تقطاع الصرّف عن كل من في السموات
والأرض قدسوا أنفسهم بأهل الأرض لعلّ تصلن إلى
المقام الذي قدر الله لكم وتدخان في سرادق جعله الله في سماء
البيان مرفوعاً *

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان * و طالبین
کوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شوائب عرضیه پاک
ومقدس نمایند * یعنی کوشش را از استماع اقوال * و قلب را از
ظنون متعلقه بسبحات جلال * و روح را از تعلق بلسباب

دست به چه تحریف و جعلی زده است. وی در صفحات مزبور می گوید:

یوم یاتی الله فی ظلل من الغام یعنی: روزی می آید که خدای در سایه ای از ابر که معلوم شد وی به آیه ۱۰ سوره بقره استناد

نموده و آن سوره را تحریف و جعل کرده است.

برای توضیح بیشتر عین آیه ذکر می شود:

هل ینضرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغام والملائکه وقضى الامر والی الله ترجع الامور» یعنی: آیا چشم براه آنانند که

خدا و فرشتگان در میان ابرها به نزدیک ایشان آیند؟ و کار تمام شد - و همه کارها به خدا باز می گردد.

بنا به شرائط خاص، صبحی از کودکی با کتابهای متعدد این فرقه آشنائی پیدا کرده و همان گونه که خود اشاره کرد اعضاء خانواده وی ارتباط و نسبت خانوادگی با عبدالبهاء و دیگر سران این فرقه داشتند. پدرش هم که یکی از بهائیان سرشناس زمان خود بوده، در تربیت صبحی از هیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده است:

«...درشش سالگی شبها در نزد پدر ایقان می خواندم و آن دفتری است که به گفته بهائیان، بهاء در پاسخ به پرسشهای دائی سید باب نوشته...» (خال دائی باب)^{۱۲}

لازم به توضیح که «ایقان»^{۱۳} را میرزا حسینعلی بهاء بدان مقاصد خاصی تدوین کرد. ایقان از بهترین کتابهای بهائیان به شمار می رود. چاپ سنگی این کتاب - نسخ خطی - درباره «ظهرالله» می باشد. میرزا حسینعلی بهاء با تحریف قرآن مجید و سوء استفاده از مطالب آن استدلالهای خود را به زبانی که فقط خود آن را می فهمید بیان داشته است. هنگامی که این کتاب (ایقان) به دست کارشناسان و مطلعان معارف اسلامی افتاد با بررسی آن (به عنوان مثال از بررسی صفحات ۴۷ و ۸۹) دریافتند که شخص بهاء

^{۱۲} سید علی تاجر دائی و پدر خوانده باب بود.

^{۱۳} ایقان، چاپ سنگی، ۱۵۷ صفحه ای ۱۵ سطرین ص ۴۷، ۸۹

سرا ن بهائیت که خود متوجه خطای نابخشودنی و بزرگ حسینعلی میرزا می شوند سعی می کنند آیه مزبور را در چاپ سربی کتاب حذف کنند.

این توضیحات از این جهت داده شده که اولاً با یکی از کتابهای بهائیان که در زیر چند صفحه از آن به نظر می رسد آشنا شویم و از همه مهم تر به وسائلی که این فرقه بدان دست زده و ضمناً فرزندان خود را تربیت و به میدان می فرستند آگاهی یابیم چون همان گونه که صبحی گفت، او از شش سالگی « ایقان » می خوانده است:

« چند سالی گذشت، من در آموزشگاه دانش ها می خواندم و در بیرون در همان روزها که من رنجور دل بودم و دلتنگی می نمودم نامه ای از عبدالبهاء برای پدرم (محمد حسین مهتدی) رسید که در آغاز نوشته بود: ای سمی حضرت مقصود! جانم فدای تو باد. علی قول شیخ سعدی نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل شدند.

من با خودم گفتم که با در دست داشتن چنین نوشته هائی از سوی کسی که او را برانگیخته برگزیده خدا می دانند چگونه می توانند از هوسهای ناشایست خود دست بکشند.^{۱۴}

صبحی با آنکه کم کم ماهیت آن چه که انتظارش را نمی کشید، پی می برد باز به خود دلداری می دهد، چون عوامل و ماهیت بهائیت: هنوز آنگونه که وی را کاملاً قانع نماید برایش ناشناخته بود:



صبحی نشسته و آن کس که بالای سر اوست عبدالبهاء در سنین پیری است

... این اندیشه ها خود به خود به مغزها می آمد و ما از آن خشنود نبودیم ما را رنج می داد ولی در ما لغزشی پدید نمی آورد چه روز نخست بزرگان این دسته به گوش پیروان خود می خوانند که آزمایش خدائی بزرگ است او دستی دستی چیزهائی پیش می آورد تا هر کس که سزاوار این دستگاه نباشد بیرون و همه این ها برای آزمایش بندگان است از این رو بیرون کیش بهاء هر چیزی که با خرد و دانش و رای ایشان درست در نمی آید می گفتند برای آزمایش است و چنانکه خداوند کیش^{۱۵} فرمود: اگر من به آسمان بگویم زمین و به زمین بگویم آسمان کس را نرسد که در کار ما چون و چرا کند، ما هم نباید اندیشه ای به دل راه دهیم و از آزمایش به در آئیم!^{۱۶}

^{۱۴} پیام پدر، ص ۲۹.
^{۱۵} منظور عبدالبهاء است.
^{۱۶} همانجا ص ۳۰

صبحی در ادامه می افزاید:

در میان بهائیان من چشم به راه و گوش به زنگ چیز دیگری بودم که با خود می گفتم اگر عبدالبهاء خواست نامه ای نوشته در آن نامی از من برده و کاری به من سپرده و دست کم سفارش مرا کرده است. چون رونوشت خواستنامه به دست ما رسید و آن را خواندیم در شگفت شدیم زیرا دیدیم آن برگها در روزگار عبدالحمید پادشاه عثمانی نوشته شده (و در آن از او به خوبی و بزرگی یاد کرده با آنکه در نامه های دیگر که پس از گرفتاری او نوشته به او ناسزا گفته، در آن روزها شوقی دوساله بود).

در آغازه شوقی درود می فرستد آنگاه نخست به صبح ازل و سپس به میرزا محمد علی ناسزا می گوید و گناهیانی برگردن او میگذارد و می گوید: آن شاخه از درخت خدا جدا شد و دیگر بهره ای در این آئین ندارد، و برای شوقی برتری شگفت آور به زبان می آورد و «بیت العدل» را که مردمش برگزیده همه بهائیان است و کارش قانون گذاری است.

«...از پیدایش باب آشوبی در کیش و کشور پدید آمد به ناچار او را بند نهادند و به آذربایجان بردند و به زندان انداختند و چون پیروانش در چند شهر با مسلمانان کشمکش آغاز نهادند به فرمان ناصرالدین شاه قاجار در تبریز به دارش زدند. او در آن روز سی سال داشت. پیش از آنکه جان خود را از دست بدهد یکی از پیروان خود راجانشین خویش کرده و دیگران را فرمود تا سر بر فرمان بندگی او نهند آن کس میرزا یحیی فرزند میرزا بزرگ نوری بود که باب او را صبح ازل، حضرت ثمره، وحید، و به نام های دیگری می خواند. باب پایگاه او را بلند گرداند و به او نوشت و دستور داد که کارهای او را به پایان برد. پس از کشته شدن باب، صبح ازل برجای او نشست و چنان کرد که باب فرموده بود. و بیان را که دفتر دینی بایان بود و کمبودی داشت به انجام رسانید.»

صبحی در خاطراتش در اشاره به خانواده اش ماهیت و شیوه بعضی از سران را بازگویی کند و با آن که مختصر و گذرا است ولی در بردارنده نکات حساس و روشنگر در ارتباط با بحث این فصل از کتاب می باشد صبحی می گوید:

- باری چون تابستان بود نزدیک ایستگاه راه آهن شب را گذرانیم و بامداد روز دیگر به راه افتادیم و به الکساندرپول رسیدیم و از آنجا به نخجوان و ایروان و اوج کلیسا (کانون ارمنی ها) در چند روز گذر کردیم و از جنگل های سرسبز و خرم گذشتیم تا به تفلیس رسیدیم. تفلیس همانجا است که شیخ صنعا دل داده دختر ترسا شد. شب و روزی در خانه احمد اف ها ماندیم و از آن جا روانه بادکوبه شدیم و یک سر به مسافر خانه آمدیم. چون بدانجا رسیدیم، دیدیم که مبلغان بهائی از گوشه و کنار در آنجا گرد آمده اند (افرادی) مانند سیداسدالله قمی، سیدجلال سینا، منیرنبیل زاده، میرزا عبدالخالق که از مردم بادکوبه بود و چند تن دیگر و پس از چند روز حاجی امین هم از ایران به آنجا آمد که گزارشش را برایتان خواهم گفت.

من ازدیدن آن ها ابراز شادی نمودم وبا خود گفتم سپاس خدا را که به آرزوی خود رسیدیم که اگر در میرزا مهدی کم و کاستی هست و یا دردانش کمبودی دارد این ها چنین نیستند.

در میان این دسته سید اسدالله قمی مرا بیشتر گرفت. او ریش سفید برفی و اندامی برازنده و رخی پرفروغ و زبانی چرب و شیرین داشت و در هفتاد سالگی شاد و خندان بود و با آنکه جز خواندن و نوشتن در جوانی چیزی نیاموخته بود گاهی چکامه ای می سرود.

و این همان کسی است که در سال (۱۲۶۲ خورشیدی) گرفتار شد و به زندان رفت و پس از آنکه عبدالبهاء آزاد شد به آمریکا رفت از همراهان او بود.

چند روزی که در بادکوبه بودیم و گاه و بیگاه از سخنان سخنوران و گفته های دیگران برای یکدیگر می خواندیم و آنها که مزه این کار را دریافته بودند در نزد ما مردمی بی مزه و کم دانش بودند.



سید اسدالله قمی که مورد توجه صبحی قرار گرفت

چیزی که در آن جا بر شگفتی من افزود این بود که مبلغان بایکدیگر میانه خوبی نداشتند به ویژه میرزا منیر و سید جلال که میرزا منیر او را سید جنجال می نامید و بر سر آزادی زنان که میرزا منیر آنرا می خواست و سید جلال ناروا می دانست گفتگوها داشتند و یکبار هم در عشق آباد در این باره با یکدیگر کتک کاری کردند^{۱۷} صبحی به عنوان یک مبلغ بهائی از آزادی عمل زیادی برخوردار بود که می خوانیم:

در عشق آباد به من بدگذشت چون گذشته از این که به نام ترک و فارس بهائیان هر روز به سر و مغز یکدیگر می کوفتند دچار خیال های بد بودند و میان مبلغ ها هم هر روز جنگ و زد و خوردی بود چنانکه در « کتاب صبحی » نوشته ام پس از آن که چند روزی در عشق آباد ماندیم با

راه آهن به سوی شهر های دیگر به راه افتادیم و روزها در شهر مرو و تجن و یولتان و تخته بازار و قهقهه در میان ایرانیان به سر بردیم و دوستان پاک نهادی بدست آوردیم. از مرو شاهکان به چارجو که در کنار رود جیحون است رفتیم و دو سه روز در آن جا ماندیم و از خربزه های آن در شیرینی و نازکی بی مانند است خوردیم سپس از رود جیحون گذشته

^{۱۷} پیام پدر، فضل الله مهتدی صبحی، ص ۳۷.

به کاکان (بخارای نو) رسیدیم^{۱۸} نام شهرهائی که صبحی برمی شمرد و شرحی که دراین مورد می دهد گویای دقت و حافظه قوی اوست که می شنویم:

چند روزی دیگر دربادکوبه ماندیم سپس با میرزا مهدی روانه گراسناد و دسک (تازه شهر) شدیم و از آن جا سوار راه آهن شدیم و رو به عشق آباد گذاشتیم. چون به عشق آباد رسیدیم در گوشه «مشرق الاذکار» نمازخانه بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا و باغی و گلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم و دوستان به دیدنمان آمدند.

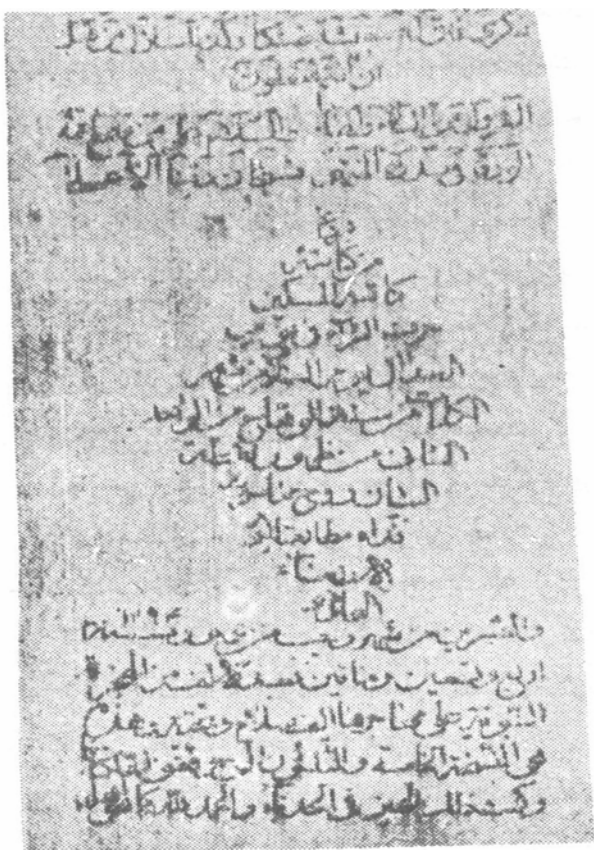
در این شهر و شهرهای دیگر مسلمان نشین همه بهائیان آزاد بودند و فرمانروائی روس تزاری دست آنها را در هر کاری بازگذاشته بود چنانکه به نام مشرق الاذکار نمازخانه ساخته بودند و از روز نخست که از گوشه و کنار کشور ایران مردم در آن شهر گردآمدند زهر چشمی از مسلمانان گرفتند و اگر چه گزارش آن را در دفتر دیگر نوشته ام ولی باز بد نیست یادآور شویم:

چون بازار داد و ستد و کاربازرگانی در عشق آباد گرم بود بسیاری از مردم یزد و آذربایجان و خراسان روی به آن شهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس به بهائیان کمک شایانی می کردند و چون سازمان رو به راهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم به کیش بهائی برپا نمودند ولی چون در کارهای خود آزاد بودند و نمی توانستند گندم نمائی و جو فروشی کنند تعداد کمی از مسلمانان عشق آباد و دیگر شهرها به آنها گرویدند.

در تاشکند بیشتر بهائیان آنهائی بودند که کردار و رفتارشان پسندیده بهائیان عشق آباد نبود و آنها را رانده بودند و شماره

ششان از بهائیان بخارا و سمرقند بیشتر بود. ببینید آنها دیگر چه بودند که بهائیان عشق آباد آنها را از خود رانده بودند چنان که گفتم برسر هم (روی هم رفته) در آن سرزمین فراخ چون بهائیان آزادی داشتند و کیش و آئین خود را نهان نمی کردند و رفتارشان ستوده دیگران نبود با آن که فرمانروایان روس کمکی شایان به آنها می کردند و دست آنها را در هر کاری باز گذاشته بودند و سخنگویان زبردست به آن جا آمد و شد داشتند با این همه نه تنها کسی بهائی نشد (بلکه) بسیاری هم از بهائیگری برگشتند و چند تن هم دودل ماندند که از آن گروه بود شیخ احمد میلانی، این مرد برادر علی اکبر روحانی بود (که) در عشق

^{۱۸} ایضا، ص ۳-۵.



آباد از کیش بهائی روگردان شد، فرزنداناش نیز پیروی از او کردند پس ازچندی پشیمان شد و درمیان بهائیان آمد و باز برگشت و دوباره بهائی شدن زن و فرزنداناش دیگر او را قبول نکردند و درمسلمانی پابرجاماندند و گفتند تو هر روز دگرگون می شوی روزی بهائی هستی روزدیگر پشیمان می نمائی و به مسلمانی بازمی گردی ما به سخن تو گوش نمی دهیم و آن روز که ما، درعشق آباد بودیم بهائی بود پس از آن ندانستم چه شد. گفتند به خراسان رفته و مسلمانی از سر گرفته و دست به دامن پیشوای هشتمین امام شیعیان شده.

درایران درآن روزگارهرکسی به بابیان خورده گیری می کرد که چرا شما گرفتار خویهای ناپسند و کارهای زشت هستید؟ پاسخ می شنید که ما این ها را از مسلمانی که دین پدران ما بود ارمغان آورده ایم و بی گمان فرزندان ما چنین نخواهند شد مردمی راست گفتار و درست کردار، از دروغ و ناسزا بیزار، نیکخواه همه مردمان، اندوه خور بیچارگان، پرورش دهنده جان و تن آدمیان خواهند شد و به زودی خواهید دید که روی زمین فردوس برین می شود.

ولی درعشق آباد این سخن بیهوده درآمد زیرا ما کسانی را دیدیم که زه و زاد و بوم بهائی بودند ولی درناپاکی و تباهی مانند نداشتند چون فرزندان میرزا زین العابدین کحال این مرد چشم پزشکی بود کم آزار و مسلمان بود پس از بهائی شدن به عشق آباد آمد و زن گرفت و دارای سه فرزند شد: میرزا آقا جان، میرزا کاظم و حسین. میرزا آقا جان با یک زن روسپی روس پیوند کرد و از بهائی گری دست کشید و ترسا شد و نام خود را برگرداند و الکساندر گذاشت. میرزا کاظم درپی دزدی افتاد و از قانون سرپیچی کرد و تفنگ و فشنگ به ترکمن ها می فروخت و سالی چند ماه در زندان به سر می برد. این مرد پسری داشت رضوان الله که از نامش بهائی گری می ریخت و درمیان مردم به «رضوان بابی» نامور بود. این پسر که دو پشتش بهائی بودند به اندازه ای دزدی و کارهای ناسزا کرد که به فرمان استانداری تیرباران شد. حسین (نام پسر او حسین بود) از همه بدتر که دانسته نشد سرانجام به کجا رسید.

در تاشکند باروزنامه نویسی برخورداریم که نامش عبدالرحمن نام روزنامه اش اصلاح بود. از کیش و آئین بهائی با این مرد سخن گفتیم ولی نه چنان که به گوشش خوش نیامد، گفتیم: بیشتر کوشش بهاء این بود که مردم به یکتاپرستی گرایند و به سه جانشین پیغمبر ابوبکر، عمرو عثمان ناسزا بگویند. رفته رفته با او دوست شدیم و از او خواهش کردیم مقاله سیاح را در روزنامه اش چاپ کند. او هم روزگاری سرگرم این کار بود یک ستون از (مقاله سیاح) و در ستون برابر ترجمان او را از پارسی به ترکی جفتائی پخش می کرد. بدنیست مقاله ای از سیاح را بدانید چیست این دفتر که در پشت آن این سخن نوشته شده است:

«مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته شده است»

نویسنده در آن دفتر به نام یک جهانگرد که نه دشمنی با این گروه دارد و نه دوستی سرگذشتی نکاشته و می خواهد به مردم بگوید که صبح ازل جانشین باب نبوده پایه و جایی در این آئین نداشته است و اینکه در تاریخ های دیگر او را بزرگ و گرامی دانسته اند بیهوده بود. نویسنده ای این دفتر خود عبدالبهاء بوده است ولی نام خود را آشکار نساخته تا در مردم سخنان او بهتر بگیرد و زودتر باور کنند.

در آن سرزمین با هر کسی که گفتگو می کردیم و سخن از این کیش به میان می آوردیم می گفتیم پیشوای مسلمانان که چشم به راهش بودید، آمده می گفتند:

- بسیار خوب، خوش آمده به کجا آمده و سخنش چیست؟ می گفتیم: در ایران و سخنش خدا پرستی، نیکمردی، داد و دهش است.

می گفتند: سپاس خدا را که همه این ها را ما داریم. از ما به او بگوئید بیهوده به ایران آمدی و میان مسلمانان آشکار شدی. آن چه می خواهی بگوئی هزار سال پیش برای ما گفته اند. اگر راست می گوئی به فرنگستان برو آنها را به یکتا پرستی و کارهای نیک بخوان و به آنها بگو که کمتر سربه سر مسلمانان و مردم خاور زمین بگذارند و آنان را رنج و آزار رسانند...

از بخارا باردیگر به مرو آمدیم. چون به مرو رسیدیم میرزا منیر نبیل زاده و سیداسدالله قمی و سید مهدی گلپایگانی و چند نفر مبلغ دیگر در آن جا بودند و هر شب انجمن داشتند. سید مهدی قاسم اف از بستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و از همه مبلغان دردانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست به اسم بازرگانی به عشق آباد رفت و با سیدمصطفی صادق اف اصفهانی همراه شد. آشکارا داد و ستد چائی سبزه مرزومی کرد و در نهان مبلغ بود و همچنین با مردی روس به نام کنستانتین میخائیلویچ فیدورف همراز شد. این مرد روسی سالی ده هزار منات از دربار تزار می گرفت و روزنامه ای به اسم «مجموعه ماوراء بحر خزر» به زبان پارسی چاپ و پخش می کرد و به ایران می فرستاد. این سید مهدی در آن روزنامه کار می کرد و ماهیانه می گرفت و به سودآنان وزیران ایران سخن هائی می نوشت و ترجمه می کرد. مردی خوش سخن بوده و چنانکه می گفتند باچرس و افیون سر و کار داشت. هر شب در مشرق الاذکار مرو جمع می شدیم و...

یک رویداد تاریخی بسیار مهم

صبحی در دنباله خاطراتش می گوید:

شبی در خواب دیدم که عشق آباد آتش گرفته است و زبانه های آتش که به آسمان می رفت پررود و سرخ رنگ است و همه چیز در آتش می سوزد. نوشته های « یابهاء الابهی » هم که گرداگرد گنبد « مشرق الاذکار » بود می سوخت. بامداد نزد شیخ محمد علی رفتم و خوابم را گفتم، گفت:

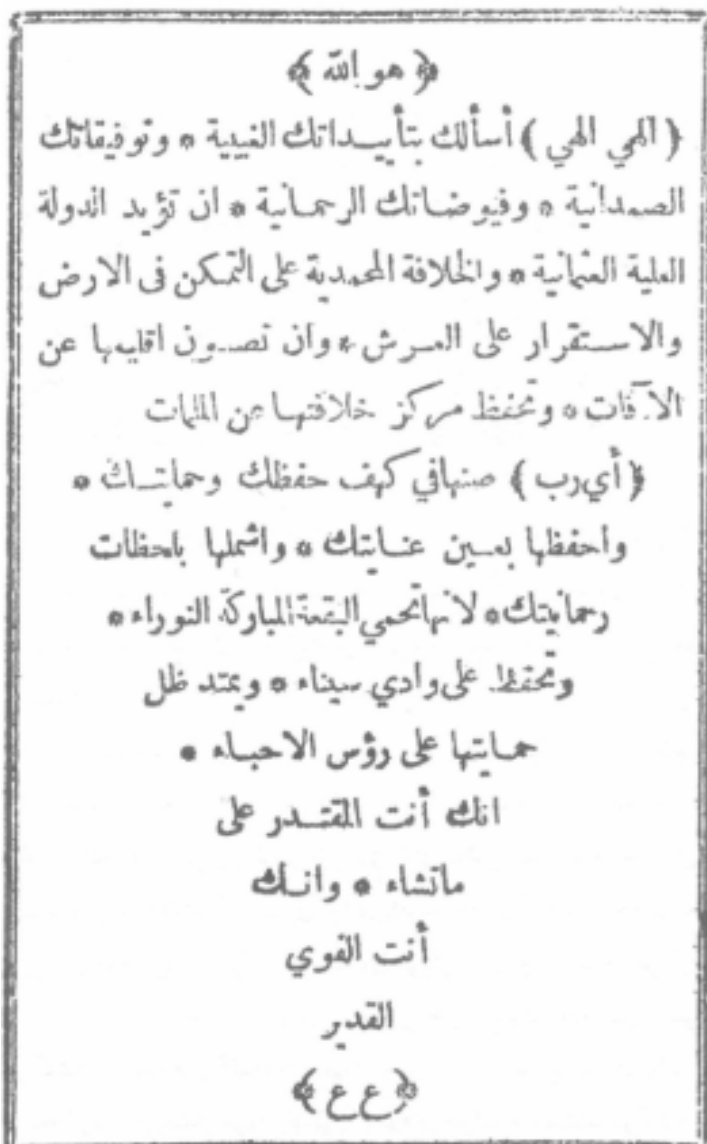
- دیشب پرخورده بودی! ولی دوسه روز نگذشت که شهر به هم خورد و هیاهو به راه افتاد. مردم دسته دسته به هر جا سر می کشیدند، دسته ای هم به آموزش گاه بهائی ها آمدند و عکس پادشاه روس و زنش را از بالای اتاق پائین کشیدند و به سوی میدان کلیسا رفتند، سخن ها راندند و چیزها گفتند که آن روز ما دریافتیم چه می گویند و چه می خواهند بکنند: سخن از آزادی و برابری بود. بزرگان ترکمن ها شادی ها می کردند و چند نفر روس فریاد زده می گفتند:

- از این پس ما با برادران ترکمن خود جدائی نداریم و برابریم از این گونه سخنان می گفتند که مردم از گفته های آنان سردر نمی آوردند. باری نان نایاب شد و کالاهای دکان ها به خانه ها رفت و بیشتر مردم آنهایی که درد و خواسته داشتند سرگردان ماندند و همه چشم به راه که چه پیش آمدی در پس پرده هست. در نمازخانه بهائیان نوشته ای بود که عبدالبهاء درباره پادشاه روس آفرین گفته بود و از خدا خواسته بود که پرچمش را برافروزد و سایه اش را بر خاور و باختر بگستراند و هر بامداد که شاگردان

آموزشگاه در آن خانه می آمدند شیخ محمد علی آن را با آوای خوش می خواند و پس از خواندن می گفت:

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

خدایا، خدایا تو رابه تاییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را موید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار (جزء ثانی ص ۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق و خیر خواه در دولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و در جمیع رسائل و محررات و ستایش نعمت از این دولتین



علیتین نمودم: (ع ع) مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۲۰۲+۵۱ صفحه

روسیه تزاری همه گونه امکاناتی در اختیار بهائیان- از جمله مطبوعات- قرار داد - از ته دل بر این مرد آفرین بگوئید و از خدا بخواهید که همه درسایه اش بیارمند و... آن نوشته را که محمد حسین عباس اف بسیار نوشته بود و در شیشه و جام پر زیور جای داده و در بالای تالار مشرق الاذکار آویزان کرده بودند (روس ها) برداشتند و (بهائیان) دیگر یارای آن را نداشتند که شاه روس را بخوانند و درباره اش از خدا گشایش و فیروزی بخواهند.



بهائی ها هم مات و سرگشته بودند که چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره اش آفرین گفته بود و فرمانروائی جاوید و خوشبختی از برایش خواسته بود گرفتار چنگ زبردستان خود شده و چون این گروه شیوه شان این بود که از هر پیش آمدی شادمانی کنند و آنرا به سود خود دانند گفتند: برای بزرگی و آینده کیش بهائی این پیش آمد سزاوار بود که چه در روزگار تزار با همه مهربانی ها که به ما کرد و دست ما را در هر کار باز گذاشت نمی توانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتدوکس بودند به کیش بهائی بخوانیم اکنون صد هزار بار خدا را شکر که از این پس آشکارا همه پیروان کلیسای ارتدوکس را به این کیش می خوانیم.



هر کس بهر کس می رسد می پرسد تازه چه خبر داری و او هم در پاسخ می گفت: چنین و چنان می گویند و نمی دانم سرانجام چه می شود.... همانگونه که مشاهده می شود دولت روسیه تزاری این اجازه داد به بایبان اد در خاک آن کشور آزادانه فعالیت کنند و حتی در عشق آباد معبدی به نام مشرق الاذکار بنا نهند و نیز برای آنان این امکان رافراهم نمود که بتوانند آثار و کتابهایشان را چاپ و نشر کنند. مامورین روسیه از این قدام هدفی داشتند که در ذیل مستند آن را می خوانیم:

مامورین سیاسی روسیه از چنین اقدامی نظر داشتند تا کانون بهائیان را خارج از ایران و تحت حمایت اهداف روس به وجود آوردند از آن جا به عنوان تهدید و تحریکی برای نفوذ فکر اسلامی و عقیده شیعی در ایران بهره گیرند، و از اینرو بود که میرزا ابوالفضل گلپایگانی به بهائیان عشق آباد دستور می دهد: جمع دوستان به دعای دوام عمر دولت و ازدیاد خشت و شوکت اعلیحضرت امپراتور اعظم الکساندر سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند.^{۱۹}»

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

خدایا، خدایا، تو را به تائیدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را موید فرما و در زمین مستقر و مستدام دار (جزء ثانی ص ۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق و خیرخواه در دولت ذی شرکت ایران و عثمانی است. و در جمیع رسائل و محررات ستایش نعمت از این دولتین علیتین نمودم: (ع) ع^{۲۰}

به نقل از مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۱۳۵۱+۲۰۲ صفحه

حمایت دولت عثمانی

هنگامی که بایان در سالهای ۱۲۶۱-۱۲۸۵ هجری قمری در بغداد به حالت تبعید به سر می بردند عراق جزء قلمرو دولت عثمانی به شمار می رفت و بایان نیز لاجرم تابع سیاست و نفوذ آن دولت بودند. از این رو بایان از یک جهت با قبول تابعیت عثمانی ناگزیر از انعطاف پذیری و قبول هرگونه شرائطی بودند و از طرفی دیگر موفقیت و شرائط خاص بایان با توجه به جو موجود امکان هرگونه بهره برداری را از آنان فراهم آورده بود. به بایان امکان فعالیت و رشد زیادی در بغداد داده شد و آنان با استفاده از همین زمینه مساعد به قلع و قمع کردن مخلفان خود که عمدتاً مسلمان بودند به وحشتناک ترین وجه پرداختند و به هرکسی که در راه آنان قرار می گرفت حمله نمودند. این جریان برای چندین سال یعنی تا اواخر اقامت بایان در بغداد و دیگر شهرها همچنان ادامه داشت.

در دهه ۱۲۷۰ هجری (یعنی بین سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰) وقایع فوق العاده ای در ایران و به موازات آن در سطح بین المللی رخ داد که بازتاب آن در بغداد بیش از هر نقطه دیگری ملموس گشت و در نتیجه چنین رویدادهائی بین دولت ایران و عثمانی اصطکاک هائی به وجود آمد و روابط تهران و استانبول را به وضع حساسی کشانید.

^{۱۹} مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ج ۲، ص ۲۸۲.
^{۲۰} ع مخفف نام عبدالبهاء است، عبدالبهاء عباس



۴- صبحی . از راست بچپ ایستاده ۱- مجید پسر

پس از شکست ایران در جنگ هرات در سال ۱۲۷۵ هجری قمری و فرار شاهزادگان قاجار بر اثر بد رفتاری و ترس از کور شدن و دیگر اختلافات درونی، بغداد به صورت تبعیدگاه و پناهگاه امنی برای ناراضیان ایرانی درآمد. دولت عثمانی هم با حمایت و

فراهم کردن زمینه های لازم برای جریان دامن زد و سیل فراریان روز به روز به جای تشکل دست به تشدد زدند.

رفتار بایان در بغداد با برخورداری از حمایت های دولت عثمانی از چارچوب متعارف خارج شد و کارشان به جایی رسید که دست به تهدید و تعرض هم زدند و برای شخصیت های شیعه مزاحمت هایی فراهم آوردند. بعدها سران بهائی از این اعمال نکوهیده به نام « مشتی عوام قداره کش بابی» نام برده و با توجه به اختلافات درونی که به وجود آمد، خودشان راز خودشان را برملا کردند.

میرزا حسینعلی بهاء الله رهبر و پایه گذار بهائی گری در لوحی که در کتاب مائده آسمانی می نگارد می نویسد:

« جميع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند. چه که فی الحقیقه در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه

ظاهر که فرائض تصرف مرتعد در اموال ناس من غیر اذن تصرف می نمودند.

و منهب غارت و سفلک دماء را از اعمال حسنه می شمردند حقوق هیچ حزبی از

احزاب را مراعات نمی نمودند. ^{۲۱}»

شوقی افندی نیز به اینگونه هنجارهای ناهنجار بایان که در بغداد درسایه

برخورداری از حمایت دولت عثمانی و آزادی عمل صورت می گرفت اشاره ای دارد

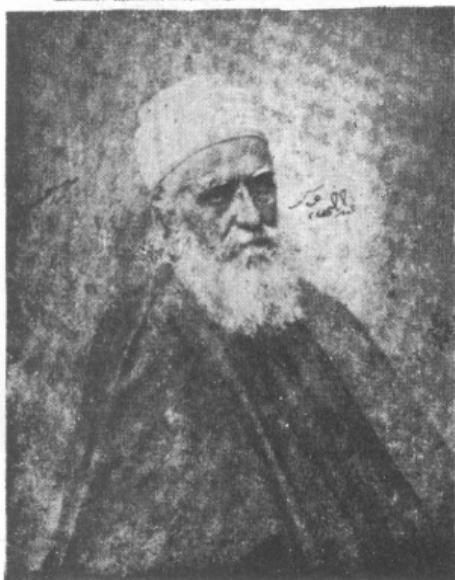
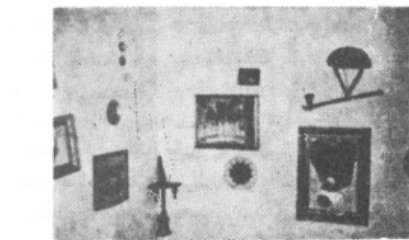
بازگوئی آن چهره و ماهیت افراد این فرقه را به خوبی روشن می سازد و جالب آن که

وقایع از قلم یکی از رهبران آنان تراوش می کند:

« بایان در عراق شب ها به دزدیدن ملبوس و تقدینه و کفش و کلاه

زوار عتبات عالیات پرداخته و حتی از شمع ها و صحائف و زیارتنامه ها و جام

های آب سقاخانه دریغ نداشتند، در ایام عاشورای امام حسین... ^{۲۲}»



عکس عبدالبهاء که بر پلکسو یا خط خود نام صبحی را نوشته وین سوی دیگر دستبندی خود را نگاشته

²¹ صفحه ۱۳۰، جزء هفتم، مجموع الواح بهاء الله به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری، تهران موسسه مطبوعه کتاب «قرن بدیع» جلد دوم، صفحه ۱۷۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰، بدیع



عده‌ای از اعضای محفل بهائیت تهران در پارک اتابک این عکس را برداشته‌اند.

تا انقلاب بلشویکی در روسیه و سرنگون شدن سلطنت نژاد روسیه (که بهاء الله افسراد این خانواده را ستایش کرده است) اولیاء بهائیت مرتب به سفارت روسیه می‌رفتند و با سفیر خلوت کرده با او به گفتگوها می‌پرداختند «عکس از آلیوم بهائیت تهران»

حمایت دولت روسیه نزاری از بابیان و بهائیان از همان زمان پیدایش علی محمد شیرازی

دائمه‌وار شد تا آنجا که طبق مدارکی که توسط خود بهائیان و بابیان ارائه شد و ...

دولت ایران با شنیدن چنین اطلاعاتی تصمیم گرفت به گونه ای به آن جریان پایان دهد و به تمرکز بابیان در بغداد خاتمه بخشد بنابراین توسط وزیر امور خارجه وقت «میرزا حسینخان مشیرالدوله» سفیر وقت دولت ایران در دربار عثمانی نوشت که در حل این مسئله با سران عثمانی وارد مذاکره شود:

متن فرمان عبدالعزیز مبنی بر جنایات بایبه دلاایم اقامتشان در ادنه کلیشه این من از کتاب «کواکب الدریه» استخراج شده است.

(۲۸۱)	(۲۸۲)
<p>مهدیک اداسنده پورندینی اکل شلی بر منظر ارباب خلایق شوریده حرکت قیامی جاهل لولان بر قائم اصل اسلامک اغلال مقصدینه مینی اولابتنه بنه دیوان حرب اهلکلی انتضاجنه سرفورک نی اید اید عازا نری لازم کالی، و اگرچه سرفورک علی مسیح اول اسرلی، مقته اولابتنه نغرا یونجی طومانه، عامه قائمقلندند غرخ سادلس اناجان بک تروخ انصادا نرتنه خدمت ایلس اولسندن نانی ایکنجی قره باقل شیخ علی سیام وخراسانی میرزا محمد حسین نام دبکتری سکر قلم، و سرفورک علی مسیح اولک، و کابل قدوس، و اسناناق محمد باقر، و شیخ میرزا حسین علی و مسیح اولک برادر لری میرزا موسی و میرزا محمد قدوس، و امیا سندن عبد التتار، و خد مشکار لوند، دروین علی نام کینه لری دخی نغده اتباع و اقتدایه، اوچنسی در جه ده، طوتر لری لازم کورایبه ده جبارمقویبه ده، علی الاطلاق، اول اعاندره برلان کبسه ره سرائقی بولسن ایچون درجه آییننه لزوم کورسره می ایبکندن چه سکه علی بینه به نی اید اید، دفع و تفریق، و فقط قول چرا اهلکلی حکیتنه، نی اید جزای جسس جامع اولد بندن، بونر کیده چکری عفرده جس اولادارایب فرار و خود مملکت ایچریسنده کره وک، بر قائم کسان اغلال اجتنار اید، چکرتنه بناه قلتنه بند مدورلیه بولسن سرفورک چکرتنه، شنبه تریب عازا نری قلنسی قومیسون مذکور جابندن یا معینه یان اولجی اولوب و تقا سرفورک بولسلفظی عفرده کرک اعلال و کرک بر بریه اغلال اینیرله، که اولوره قلنه ایچنده بر خانه ده اقامت ایندر لک و هیچ بر کبسه اید اغلال ایندرله سه جبار مأمورین و سناجان نرندان دالادقت، و نظارت اولون اولوره اشخاص مقویبه ککا و مقورسه قلنه لریه مبدان نی</p>	<p>اصل خود که بی است مباحث کرده باشد ه «سواد فرمان سلطان عبدالعزیز» دستور سکر و مشیر منظم نظام مدیر امور الجهور باهکر التائب منجم مهاب الا نام بارای الصاب محمد بنیان القوه والا قبل مشید الکان الساده والا جلال القورن لدریغ عواضد الکل الاعل شیطی سعیری لوب برخی رتیبه عبیدی نغالی ذیقانی مائل و سادلس اولان ولزم حسین پاشا امام الله ابلا و غیر الامة الکرام مشید الکیلیه نظام ذوق القدر والاحترام صاحب المور والاحترام المنص بزمید صلیه الکل الملام میران کرامند کک سنجانی متصرف در دخی رتیبه عبیدی نغالی ذی شانک حائر و سادلس حادی پاشا دام ایزله و قیوه التراب المنتمین ککا نانی مولانا زید علم توفیق رفیع جلوبوم و اصل اول لیبس سلام اوله که مقدماته اینه بانی نابلیار مذنب ظهور اید وک، بونرک شیطرنند بظرفیه، ایران دولتنه جبارات ایدلیکی مشور، براری ده طرد وضع اولونه لری چینه، بونرکون شیخ میرزا حسین علی و مسیح اولک و برادر لری و دقانی ققادر نیبه کوندر لشی، سرفورک شیخ حسین علی مسیح اولک اید و قلندن طریقی قائمقلندن غرخ سادلس اناجان بک اید، قره باقل شیخ علی سیام، وخراسانی میرزا حسین نام دبکری سکر قلم و محمد قدوس، و عبد التتار، و دروین علی، و اسناناق محمد باقر، و سرفورک نازارت مند تکراره لری دفع و لوبنی استخبار و نویسیه اشخاص مقویبه اند و توفیق اید دیوان اشخاص مده تشکیل اولان قومیسون نده تحریق اولد بندن بزلنده برلان کافه و رسالک مدول و مالکوزیه و کندن ولک احوال و احوال نرتنه نغرا سرفورک شیخ علی مسیح اولک کندوسته لری و لری و کتاب و زوندن بختلور تروخ نوری منضم</p>

... این بود که (ناصرالدین شاه) به وزیر امور خارجه خود دستور داد فرمانی موكد به «میرزا حسینخان» سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با «عالی پاشا» و «فواد پاشا» صدراعظم و وزیر امر خارجه آن دولت بود، صادر و او را موظف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوع از سلطان عبدالعزیز درخواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاء الله در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و در جوار زیارتگاه مهم شیعیان واقع است... به نقطه دیگری که از حدود نفور ایران دورتر باشد منتقل سازند...»^{۲۳}

²³ کتاب: «قرن بدیع»، جلد اول، ترجمه نصرت الله مودتة تهران موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع کتاب: «مآنده آسمانی»، جزء هشتم، صفحه ۱۷۶، برپائی مجلس سرور و شادی در ایام عاشورا، بابیان آن را طبق تصریح شوقی در کتاب «قرن بدیع»، جلد اول، از «قره العین» آموخته و به پیروی از او متمسک چنین اعمالی می شدند.

بدین لحاظ مرحوم میرزا سعید خان وزیر خارجه وقت ایران طی صدور دو نامه خطاب به کنسول ایران در بغداد، نظر شاهنشاه و

دولت ایران را، به عنوان پاسخی به شکایات مردم شیعه عراق و گزارشات کنسولگری ایران در بغداد چنین نگاشت:

۱- « جنابا بعد از اهتمامات که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیه به آن تفصیل که آن جناب می دانند به تقدیم رسید الحدالله ریشه آنها به توجهات خاطر همایون سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجمه دین پناه روحنا فداه کننده شد، مناسب و بلکه واجب این بود که بر احدی و فردی از آنها ابقاء نشود خاصه که در قید و بند دولت هم گرفتار شده باشد، ولی از اتفاق و سوء تدبیر پیشکاران سابق یکی از آنها که عبارت از میرزا حسینعلی نوری است از حبس انبار خلاص و برای مجاورت عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده و روانه شده، از آن وقت تا حال چنان که آن جناب اطلاع دارند در بغداد است و اگر چه او هیچ وقت در خفیه از فساد و اضلال سفهاء و مستضعفین جهال خالی نبود و گاهی به فتنه و تحریک قتل هم دست می زد مثل مقدمه جناب فضایل نصاب آخوند ملا آقا دربندی که زخم های منکر به قصد کشتن به او زدند و تقدیر در بقای چند وقته او مساعدت نمود. و چند قتل دیگر که اتفاق افتاد ولیکن کارش به اینطور که حالا هست بالا نگرفته بود و اینقدر که این روزها شنیده می شود مرید و متابع به دور خود جمع نکرده بود و جرات آن را نداشت که اظهار از مافی الضمیر خود کرده در اوقات تردد و آمد و شو و مکث در خارج منزل خود آدم های مسلح از جان گذشته همراه داشته باشد و خود را محاط این جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به وسایل عدیده به توسط معتبرین و ثقاف حاصل شده بود کاغذی هم از عالی مقام مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه بغداد به نواب شاهزاده والاتبار عمادالدوله حکمران کرمانشاهان و مضافات و عریضه نیز از نواب معزی الیه به حضور مراجع ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را در نظرها محسوس و مشاهده می نمود، با وصف اینها از برای دولت علیه کمال غفلت و بی احتیاطی بود که از این اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده در صدد چاره و رفع آن بر نیاید.»

و یوشک ان یکون لها ضرام

اری تحت الرماد و میض نار

زیرا که حالت و طبیعت این گروه گمراه در ممالک دولت علیه و جسارت و اقدام آنها بر امور خطرناک بارها به تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث و باطل خبیث را بر دو چیز هایل گذاشته اند یکی دشمنی و خصومت فوق الغایه نسبت به دین دولت اسلامی، دیگری بی رحمی و قساوت خارق العاده نسبت به آحاد این ملت و گذاشتن از جان خود شان برای ظفر یافتن به این مظلوم نجس، و این بدیهی است که به حمد الله تعالی از حسن نیت و صفای دولتین مراتب دوستی و یک جهتی میان دو ملت قوی

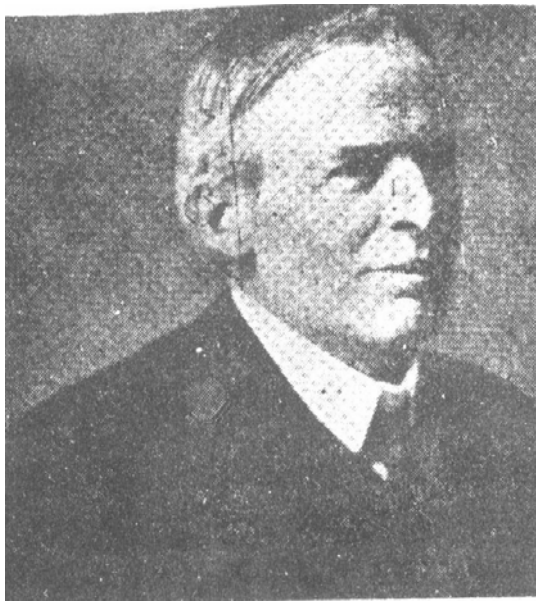
شوکت اسلام به جائی رسیده است که در نفع و ضرر سمت مساوات و مساهمت به هم رسانده اند چگونه می شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب در تدابیر لازمه رفع آن از موافقت و همراهی متحدانه خود با اولیای این دولت علیه دریغ و مضایقه نمایند، لهذا دوستدار برحسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله ولی نعمت کل ممالک محروسه ایران روحی فداه مامور که مراتب را به توسط چاپار مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیده ماموریت بدهد که بلادرنگ از جنابان جلالت مآبان صدراعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلع را به طوری که دوستی و موحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیک خواهی و عقل متین جنابان معزی الیها دعوت نماید به میان بگذارد و دراطراف آن دقت و تعمق وافی به کار برده و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد جائی که مجمع فرق مختلفه نزدیک به حدود ممالک محروسه است از کمال خیراندیشی و بی غرضی ایشان بخواهد این مسئله در نظر اولیای دولت مسلم است که نباید میرزا حسینعلی و خواص اتباع او را در آن جا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه آنها را وسعت داد، از دو کار یکی به نظر اولیای این دولت مناسب می آید به این معنی که اگر اولیای دولت عثمانی در این ماده مهمه موافقت کامله با اولیای این دولت می کنند بی آن که ملاحظه شخص آن مفسدین بی دین را نمایند و دراین بین که پای مصلحت دولت به میان آمده است حرف خارج از مسئله چنان که ماکول و متوقع است به هیچ وجه به میان نمی آورند بهتر این است که حکم صریح به جناب نافع پاشا والی ایالت بغداد بدهند و ازاین طرف هم حکم به عهده نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود که میرزا حسینعلی وهرچند نفر از اتباع و خواص او را که بانی و اساس فساد هستند به طوری که مقتضی می شود گرفته در سرحد به دست گماشتگان نوای معزی الیه تسلیم نمایند و دولت آنها را در جائی از دخالت خود که مناسب می داند به قراول و مستحفظ نگاه داشته و نگذارد که شرارت و فتنه آنها سرایت نماید و اگر بالفرض اولیای آن دولت درعمل به شق اول به هر ملاحظه که تامل نماید داشته باشند و دیگر دراین معنی چاره و گریزی نیست که هر چه زودتر قرار بدهند که آن مفسد و چند نفر از خواص او را از بغداد به جائی دیگر از داخله ممالک عثمانی که دست رس به حدود ما نداشته باشد جلب و توقیف نمایند که راه فتنه و فساد آنها مسدود شود، آن جناب در این باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این حکم موکد همایون و ماموریت چاپار مخصوص باشد وهرچه زودتر قرارداد خود را بنویسد تا از آن قرار به عرض پیشگاه اقدس اعلی روحانفاده برسد

محررا فی دوازدهم ذی الحجه ۱۲۸۷ هـ.

۲- «جنابا در کاغذ مفصل جداگانه اگرچه اسم در کاغذ عالی جاه میرزا بزرگ خان به نواب عمادالدوله و عریضه نواب معزی الیه به حضور اقدس همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یا سواد آنها قیدی نرفته است، به این جهت که آن کاغذ مفصل به طوری است که اگر شما صلاح بدانید می توانید برای جنابان فواد پاشا و عالی پاشا قرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یا سوادهای مزبور قید می شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت نمی دانستید، حالا کلیه منوط به صلاحدید خودتان است، اصل نوشته جات مزبوره در جوف پاکت است بعد از ملاحظه تامل خواهد کرد اگر صلاح است و به عینه یا به اندک تغییر و اصلاح خواهد نمود، و الا به هر طور که مقتضی باشد عمل خواهید کرد، مقصود این است که ان شا الله چنانکه امر و فرمایش موکد همایون در رفع و دفع

این اشرار یا به گرفتن و تسلیم کردن گماشتگان نواب و الاتبار عمادالدوله

و یا به دور کردن از عراق عرب به جایی که شما صلاح بدانید شرف حضور یافته است به شایستگی و زودی انجام پذیر شود تحریرا فی ۱۲ ذی الحجه الحرام ۱۲۷۸.



ادوارد براون مطالعه فراوانی درباره بهائیت کرد

ادوارد براون از روی نسخه اصلی دونا مه مذکور، عکس برداری نموده،

و کلیشه ای آن را در کتاب خود، پیرامون مذهب بابیه، به چاپ رسانده است.

مؤلف بهائی کتاب: «حضرت بهاء الله»^{۲۴} مقابل صفحه کتاب خود، عین نامه

مذکور را گراور و شوقی افندی ضمن شرح وقایع بابیه در عراق، به

فرازهایی از نامه مذکور اشاره نموده است^{۲۵} عباس افندی در نامه ای که

به «عمه»ی خود (لوح عمه) نگاشته است، از عظمت مقام میرزا حسینعلی

بهاء در عراق، چنان ترسیمی می کند که، ناخواسته پرده از تهدیدات و شرارت و جنابت بایان، که به رهبری پدرش صورت می

گرفته است، برداشته می نویسد:

«زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق (شیعیان) راهمیشه خائف و هراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و

اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرات مذمت نمی نمود و جسارت بر شناخت نمی کرد. تا

آن که کل هوائف وصل متفق شدند، و پای دول در میان آمد!»^{۲۶}

²⁴ محمدعلی فیضی، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری.

²⁵ کتاب: «قرن بدیع»، جلد دوم، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۰ بدیع.

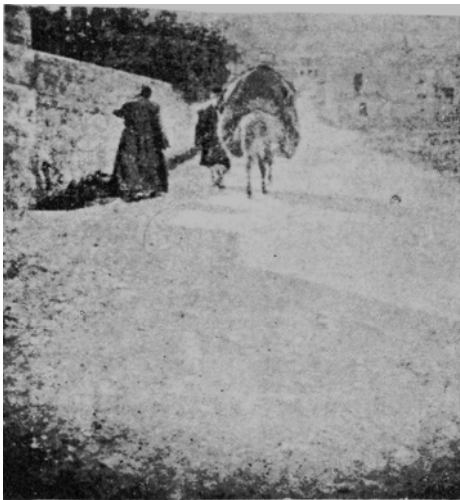
²⁶ کتاب: «مکاتیب»، عباس عبدالبهاء جلد ۲، صفحه ۱۷۷، چاپ مطبعه کردستان، مصر، به اهتمام فرج الله زکی الکردی، ۱۳۳۰ هجری قمری.

به هر حال، دولت عثمانی، پس از آگاهی از پیشنهاد های وزارت امور خارجه ایران موافقت خود را جهت اخراج بایبان از عراق، و اعزام آنها به استانبول و سپس « ادرنه » به اطلاع دولت ایران رسانید.

در همین ایام، و با توجه به نیاز مبرمی که ماموران دولت انگلستان در خاک عثمانی، به افرادی فعال و جاسوس و همکار با نقشه های دولت بریتانیا، مبنی بر تحقق زمینه های مساعد جهت نفوذ و رخنه، و احیانا بلوا و آشوب داشته اند، به تصریح « شوقی افندی » در کتاب: « قرن بدیع »^{۲۷}: « کلنل سر آرنولد باروز کمبل barows kembel sir colnnel arnold که در آن اوان سمت جنرال قنسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود شرحی دوستانه به ساحت انور تقدیم، و به طوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت مطبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هر گاه وجود اقدس مایل به ارسال پیامی به « ملکه ویکتوریا، باشند، درمخبره آن به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه قدم به هندوستان یا به هر نقطه ای دیگر که مورد نظر مبارک باشد تبدیل یابد...»

ولی حسینعلی میرزا که از حمایت روس ها برخوردار بود، و از ماموران مخفی عثمانی، و قدرت دولت عثمانی ترس و واهمه

داشت، و صلاح بایبان را در اطاعت ظاهری از دولت عثمانی می دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، و در باطن رابطه دوستانه خود را برای روزهای مبادا، با مامورین انگلیسی برقرار ساخت.



عبدالبهاء سوار الاغ از خانه ی خود بیالای کوه کرمل می رود، آنکه دهنه ی الاغ را گرفته اسمعیل آقا است و آن دیگر صبحی است که در همه حال با عبدالبهاء همراه بود

از سوی دیگر، آنچه مسلم است: « وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به استانبول برای والی بغداد رسید و به مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنان حادثه ای را مقدمه گشایش عظیمی در آینده کار خود شمردند و چند روز را در بغداد به تهیه وسایل سفر مجلل با جشن و سرور گذراندند و عید گرفتند. اما وقتی به اسلان بول رسید و بر میزان نفوذ کلمه میرزا حسینخان که پس از مرگ میرزا جعفر خان که به لقب مشیرالدوله ملقب شده بود در رجال دولت عثمانی واقف گردیدند و آنگاه از حقیقت

جریان امر استحضار یافتند. تا موقع ورود به استانبول ظاهراً هنوز در میان دو برادر که مهاجران یکی را با عنوان « حضرت ازل»

و دیگری را با عنوان « جناب بهاء » در میان خود ذکر می کردند و بین خویشاوندان و بستگان ایشان هیچ گونه اختلاف

عقیده ای و بنیادی دیده نمی شد و شکوه ها از حد ظواهر امور زندگی نمی گذشت. اولیای دولت عثمانی که به دلالت مشیرالدوله

²⁷ جلد دوم، صفحه ۱۲۵، تهران، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰۱ بدیع.

برحقیقت امر دو برادر و کیفیت عقیده مذهبی این دو دسته منتقل از بغداد به پایتخت آگاه شدند اقامت اینان را به طور دسته جمعی در شهری مانند استانبول که صدها ایرانی در هر سال بر آنجا می گذشتند و یا در آنجا به کار و کسب می پرداختند خالی از اشکال تازه نیافتند و لاجرم اینان را به شهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه ایرانی در آن جا کمتر رفت و آمد داشت بلکه یونانی و آلبانی و بلغاری بعد از ترکان اکثریت سکنه آنجا را تشکیل می دادند. این انتقال و اقامت در محل محدودی مانند ادرنه که از فراخی معیشت و رفت و آمد دایمی و سر و سوغات های شهر بغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می ساخت در اقامتگاه محدودی به مبلغ ماهیانه معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می شد قناعت ورزند، این پیشامد میان یاران و بستگان دو برادر نفاق و دودستگی افکند و هر کدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی خویش می شمرد و این امر به کشمکش و ناراحتی محلی یاری می کرد^{۲۸}»

نیاز انگلستان به جاسوسانی در خاک عثمانی که بتوانند نقش خود را بازی کنند بایان را به بازی گرفت و آنان را به خدمت سیاست دولت انگلستان در آورد. و از طرف دیگر دولت عثمانی هم با این تصور که می توان از این افراد به عنوان ناراضیان ایرانی علیه دولت ایران در موقع ضروری استفاده کند به آنان فرصت و موقعیت داد. یادآور شویم که در آن مقطع از تاریخ بین دولت عثمانی و دولت ایران در باطن رقابتی فشرده بر سر برتری و قدر قدرتی دو منطقه وجود داشت.

این دو برداشت با حوادث دیگر بین المللی دست به هم داد و با بیان را در صحنه های سیاست بیشتر مطرح نمود:

«...نایب قنصل فرانسه که سابقه دوستی با حضرت بهاء الله داشت محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مامورین

ندانند چه مقصد دارد یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده اند^{۲۹}»

و در جای دیگر:

«...در این حین بعضی از قناسل دول خارجه به محضر انور مشرف و از ساحت اقدس استدعا نمودند که اجازه

فرمایند با حکومت مطبوعه خود وارد مذاکره شوند موجبات اخلاص هیکل مبارک میرزا حسینعلی را فراهم سازند^{۳۰}»

علی گراور شده است میتوانید از آواز آقای محمد امین بگیریید

.....

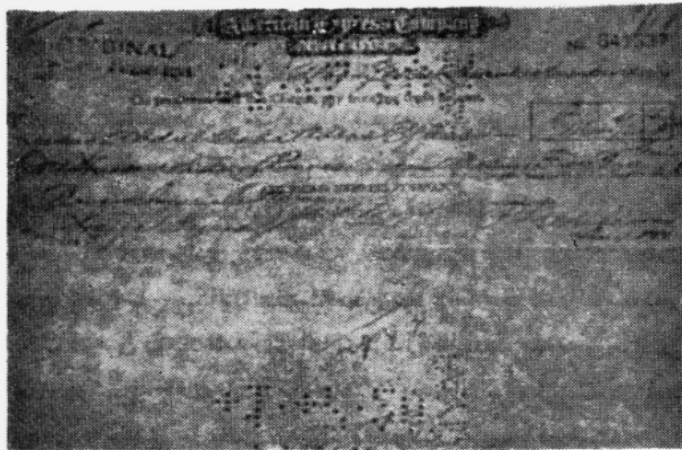
²⁸ مقاله: «محمد محیط طباطبائی، مجله: گوهر، سال ۲، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۴.

²⁹ کواکب الدریة ۳۲۹ عبدالحسین آواره.

³⁰ کتاب قرن بدیع، شوقی افندی، صفحه ۲۷۴، تهران موسسه مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

عکسی را که در عدسیه برداشته شده داشتم ولی متأسفانه این عکس اثنای غارت اموال اینجانب از طرف کلیمیان از دست رفت.

سلام و تحیات و اشواق...



من می خواستم این نامه را واریز و گسترده کنم تا برای همه روشن عکس چکی است بنام عبدالبهاء که شوقی در آن دغلی کرده و در این نامه گزارش آن را داده اند ارتباط بهاء الله با دیگر سفیران دول مختلف را از زبان شوقی افندی این گونه می شنویم:

...هنگام خروج از ارض سر (ادرنه) قناسل آن مدینه در حضور غلام حاضر و اظهار مساعدت نمودند و فی الحقیقه نسبت به ما کمال محبت و رعایت مبذول

داشتند^{۳۱}

این گونه ارتباط ها و تماس حسینعلی میرزا با سفیران و سفارتخانه ها دو هدف در بر داشت که مسائل منطقه ای و جهانی آن را به هر حال برجسته کرده بود.

اقامت بایبان در ادرنه مصادف با زمانی بود که دولت عثمانی و دولت یونان با هم بر سر شهردارینه اختلاف داشتند و از طرفی دیگر تضادهای روسیه و انگلستان سفره محبت آنان را به سوی بایبان گشوده بود تا از آنان به بهترین نحو بهره برداری کنند. این توجه بیشتر آن جهت در مورد بایبان مبذول می شد که سفارتخانه های خارجی در ایران گزارشات مبسوط و مشروحی از وقایع بایگیری را از ایران به دول مطبوعه خویش ارسال می داشتند و دول خارجی هم درصدد بودند از وقایع و پدیده مزبور بهره برداری کنند و از دیگر رقبا پیشی گیرند.

دولت عثمانی هم که با همین برداشت چتر حمایتش را بر سر بایبان گسترده بود خیلی زود دریافت که وجود بایبان نه تنها به حال خود مفید نیست بلکه بسیار مضر هم می باشد و چون دولتمردان آن کشور پی بردند که بایبان دست به خدعه زده اند فوراً در پی تبعیدشان برآمدند.

³¹ شوقی افندی، قرن بدیع جلد دوم، ص ۳۸۱

ملاقات

آن چه تا این جا برایتان نوشتم به راستی دیباچه بود، شیواتر و رساتر از آن را در « کتاب صبحی » نگاشته ام. اکنون برسر سخن می رویم و گوشه و کنار آن را هم به میان می گذاریم.

آفتاب فرو رفته بود که ما به درون کشتی رفتیم. شادی ئی در خود یافتیم که تا آن دم هیچ گاه ندیده بودم، دیوانه وار، دست افشان و پای کوبان در بالای کشتی به هر سو می چرخیدم و می خواندم:

« باردیگر آدمم دیوانه وار رو روای جان زود زنجیری بیار

غیر آن زنجیر زلف دلبرم گر دو صد زنجیر آری بردرم»

با همراهان می گفتم ای یاران امشب پایان روزگار دوری ما است فردا سر بر آستان دوست می نهیم و خاک درش را تاج سر می کنیم رخساری را می بینیم که پیامبران گذشته و مردان خدا در آرزوی دیدارش جان شیرین به رایگان دادند و ما با هیچ شایستگی به آن می رسیم از هستی خود بهره می گیریم به پیشگاه کسی می رویم که سراسر فروغ یزدانی است رازهای ناگفته را می داند و درد دل‌های نانوشته را می خواند. از این سخنان گفتم و سرودهای شادی می خواندیم. کشتی هم آب دریا را می شکافت و با شتاب پیش می رفت تاریکی کران تا کران را گرفته بود و ستارگان با چش‌های خیره به ما می نگرستند و بر خوشی ما که خود فرسنگها از آن دور بودیم دریغ می خوردند...

همان جا با میرزا هادی افندی پدر شوقی افندی برخورد کردیم او هم کمک کرد و کاپال ما را از گمرک گذراند و ما را سواره بی آنکه بدانیم به کجا می رویم به سرای عبدالبهاء آورد.

ما به گمان اینکه به « مسافرخانه » آمده ایم در دل اندیشه را داشتیم که به گرمابه رویم و سر و تن بشوریم و بوی خوش به خود بزینم و پیراهن تازه بپوشیم. آن گاه به آستان بوسی بیائیم. دوستان گرد ما آمدند و خوش آمد گفتند ما هم از شادی در پوست نمی گنجیدیم ناگهان میرزا هادی از بالای پله کان ما را خواند و گفت: بفرمائید شما را خواسته اند. دانستیم اینجا سرای عبدالبهاء است نه مسافرخانه.

در آن روزگار بیشتر بهائیان بهاء و عبدالبهاء را ندیده بودند ولی از دوستان و پیروانش درباره او چیزها شنیده که چنین و چنان است و رخساری پر فروغ دارد و چشمانی گیرا و هر چند آدمی نیرومند باشد در برابرش یارای ایستادگی ندارد کشش او بر سنگدل و بی دین ترین مردم چیره می شود هراندیشه که بردل داری بر زبان می آورد و هر راز که نهان کنی آشکار می سازد تاکنون کسی یافت نشده که در چهره اش بتواند نگه کند:

چشم از آفتاب خیره شود خیرگی چون فزود تیره شود

با مردمان که به او گرایشی نداشتند چون به نزدش بار یافتند دگرگون شدند و آستانش را بوسیدند و به او گرویدند و پیرو او گشتند - از این گونه سخنان چندان برگوشها می خواندند که آدمی باور می کرد. باری چون ما با این گمان ها پرورش یافته بودیم دنبال چنین مردی می گشتیم. فرزندان و دوستان من! نمی توانم برای شما بگویم چگونه ما از پله ها بالا رفتیم و چسان اشک ریختیم و با شادی و اندوه و گستاخی و شرم، بیم و امید، خوشی روان و تپش دل، درون خانه شدیم و می گفتیم اکنون در برابر کسی می رسیم که کان بخشش و دانای راز، روان بخش و پاداش ده است. مهرش بهشت برین و خشمش دوزخ آتشین می باشد.... عبدالبهاء در اتاق نبود و برای ما خوب شد که دمی چند چشم به راه باشیم و به خود پردازیم در کشاکش این اندیشه ها بودیم که پیرمردی کوتاه بالا با شکم برآمده و ریش کم پشت برنجی نه برفی و ابروان کشیده سفید جبین، رخی پرچین و گیسوان سفید ولی بسیار تنگ دستار سفیدی بر سر جامه ای سیاه آستین گشادی در بر به درون آمد و پی در پی می گفت:

« مرحبا مرحبا خوش آمدید خوش آمدید. در پشت سراو یک مرد و یک جوان هم بودند. آن پیرمرد عبدالبهاء بود و این دو میرزا هادی دامادش و شوقی پسراو و نوه عبدالبهاء بودند. من از دیدنش در شگفت شدم و سرگردان ماندم و نمی خواستم او رادراین پیکره ببینم و اگر جایی غیر از آن جا تن به تن او برخورد می کردم و هنگام شناسائی می گفت: من عبدالبهاء هستم هرگز باور نمی کردم زیرا نه تنها با آنچه که درباره روی و رخسار و اندام او شنیده بودم برابر نبود با عکس هائی که از چهره و پیکر او گرفته بودند نیز همانندی نداشت ما با نشان هائی که داده بودند می خواستیم با مردی روبرو شویم بلند بالا، با چهره روشن و پر فروغ و ریش سفید برفی انبوه و گیسوان افشان و نگاهی در جان و روان کارگر.

با همه اینها چون به درون آمد پیش رفتیم که به روی پایش بیوفتیم و زمین بوسی کنیم، نگذاشت و گفت: نمی شود. همه بر سر جای خود نشستیم. پس از درود و شادباش به شوقی فرمود: برای این ها چائی بیاور. شوقی برخاست و چاکری کرد و برای ما هفت نفر چائی آورد. آنگاه از ایران و دوستان ایرانی پرسشها کرد و پاسخ ها شنید. باردیگر به شوقی دستور آوردن چای داد و گفت:

« می خواهم خستگی اینها را با چائی در بیاورم » چائی دوم را هم خوردیم سپس گفت: خسته اید بروید بالا

کمی آسایش کنید آن گاه شما را خواهیم دید.

این بود نخستین دیدار ما از عبدالبهاء.

از نزد او بیرون آمده راهنمایان به دستور او ما را به بالای کوه کرمل که مسافرخانه آنجا بود بردند و هر دو یا سه تن را در اتاقی جای دادند و چون نیمروز بود ما را به ناهار خواندند. سر میز ناهار رفتیم نان و پنیر و هندوانه خوردیم و کمی آسایش کرده پیش از فرو رفتن آفتاب روانه در خانه شدیم. ولی من از این اندیشه بیرون نمی روم که کسانی که درباره روی و خوی عبدالبهاء آن

سخنان را گفتند گزاف گو بودند و یا ما را دیده خدایینی تباه بود که او را چنان که شاید ندیدیم. سرانجام با خود گفتم: چون روزگاری در دوری از آن روز نازنین و پیکر یزدانی به سر برده ایم هر آینه تاب دیدار رخسار یار را چنان که هست نداریم این بود که درباره ما بخششی فرمود و گوشه چشمی نمود تا ما بیخود نشویم و جای تهی نکنیم و به ناچار چون درما آمادگی پدید شود و خود را چنان که هست خواهد نمود.

این اندیشه ها در مغزم آمد و شد می کرد ولی مرا خرسند نمی کرد، گاهی می گفتم ما باید به درون بنگریم و کاری به بیرون نداشته باشیم چشممان به دانش و خرد و مهر رازدانی و مردم دوستی و نشانه های پرورش روان او باشد نه به ریش و بالا و چشم و ابرو... در مسافر خانه با آقای محمد حسن نگهبان آن جا و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و ملا ابوطالب بادکوبه ای که می گفتند فزون از صد و بیست سال دارد دیدن کردیم. بنده با این مردمان که از پیشینیان پیروان این کیش بودند سرفرودمی آوردم و آنها را گرمی می داشتم و می گفتم چون اینها سال ها شب و روز در پیشگاه بهاء و عبدالبهاء بودند همه سره مرد و دارای خوی ستوده و دل پاک هستند و بی گمان آنها را بزرگ باید شمرد و از آنها چشم داشت رادی داشت. این بود که بهره مندی از پیشگاه آنان را رستگاری بزرگ می شمردم. آن روز تا فروشدن آفتاب بالای کوه در مسافر خانه بودیم سپس همه با هم از بالای کوه سرازیر شده به در خانه آمدیم. هوا خوب تاریک شده بود. که از بالای پله ها کسی گفت:

- بفرمائید! دوستان را خوانده اند. یک بار همه به جنب و جوش افتادند و یکدیگر را پس و پیش کرده به درون اتاق رفتند. و هر یک برای خود جایی گرفتند و بیشتر خواهان جای پائین اتاق بودند و آنهایی که بر روی صندلی جا، گیرشان نیامد میان اتاق بر زمین نشستند چون همه نشستند عبدالبهاء دو دستش را بر چشمش گذاشت و با جنبش سر و نگاه، همه را از دیده فرو گذراند و خوش آمد گفت.

پشت به صندلی داد و سپس چشمان خود را بست و در اندیشه فرو رفت. آنها که پیرامونش بودند خاموش و آرام دست بر سینه نشسته و دم فرو بسته آوایی از کسی بر نمی آمد چنان که گفتم جنبنده ای در میانشان نیست پس از دمی سر بر آورد و گفت: پشتیبانی یزدان نیروی شگرفی است و جان هر کاراست و در همه جا بایسته است.

روزگاری که در بغداد بودم و کودک خردسال بودم یک شاهزاده ایرانی بود به نام تیمور میرزا که پنجاه سال روزگار خود را در شکار گذرانده بود. یک روز در کنار دجله شکار مرغابی می کرد آن مرغابی ها دسته ویژه ای هستند که من درجائی ندیده بودم جز چند سال پیش در طبریا کنار دریاچه. این ها پیوسته در جنبشند زیر آب میروند و بیرون می آیند. تیمور میرزا یکی از آنها را

نشانه گرفت چون تیر را رها کرد مرغابی به زیر آب رفته بود و اندکی جلوتر سردر آورده هر چه نتوانست یکی از آنها را بزند. با این سنجش یکی از مرغابی ها را زدم و همچنین دومی و سومی و چهارمی را شاهزاده در شگفت شد! پرسید:

- چگونه این ها را زدی؟ گفتم: شما دیدید که این ها پیوسته در جنبشند و روی آب نمی مانند تا تیر به آنها بخورد. من جایی را نشانه گرفتم که آنها از آب بیرون می آیند. تیمور میرزا رو به نوکر خود که در پشت سرش بود کرد و گفت:

- این بابی ها در هر کاری پشتیبانی یزدان را دارند، پنجاه سال است من شکارچی ام، نتوانستم یکی از این مرغابی ها را بزدم یک

بچه بابی همه آنها رازد! سپس روی به همه کرد و گفت:

بینید که پشتیبانی خدا چه می کند. آنگاه به یکی از بهائیان آباده رو کرد و گفت: بخوان! این مرد مبلغ بود و سخنور بود ولی خوش سخن و دانشمند نبود. یک چکامه دور و درازی خواند و همه را به ستوه آورد. پس از آن عبدالبهاء به دیگری گفت: بخوان! و هم از سخنان بهاء در سپاس خدا چیزی خواند و چون به پایان رسید، عبدالبهاء گفت: «فی امان الله» از این سخن همه از جابر خاستند و هرکسی به سوئی رفت، ما هم به مسافرخانه آمدیم و گرداگرد میز شام نشستیم. آن شب شام قیمه پلو داشتیم... روز سوم به دستگیری شوقی بار خواستیم که تنها به نزد عبدالبهاء بروم تا سپردگانی ها و نامه هائی که دوستان داده بودند پیش کش کنم.

بار داد:

ملاقات خصوصی

روز سوم به توسط «شوقی افندی» اجازه خواستیم... اذن صادر شد. قبل از ظهر مرا خواستند، رفتیم اشائی که بعضی از دوستان پیشکش کرده بودند تسلیم کردم، با لطف پذیرفت و گفت: زحمت کشیدید... و ضمنا در وقت عرض جواب که بهترین موقع بود با دقت تمام به چشم و روی عبدالبهاء دیده دوختم تا ببینم می شود نگاه کرد؟ دیدم اشکالی ندارد؟! ... به عرض می رسانم که تشکیل اندرون و بیرون و اوضاع واحوال بهاء حکایتی کوچک با مختصر تغییر از دربار سلاطین قاجار بود. مثلا بهاء الله سه یا چهار حرم داشت: یکی نوابه خانم نامادر عبدالبهاء و سلطان خانم - که بعدها بهائیه خانم شد و ورقه علیا لقب گرفت - دوم خانم باجی... سوم گوهر خانم... «چهارم جمالیه که بهاء الله او را مهدعلیا لقب داد!»



دو ماه و نیم پیش از درگذشتن عبدالبهاء این عکس را با پیروان خود برداشت. درج نخست عبدالبهاء در میان و صبحی در سوی راست - در رج دوم ابن اصدق و چهار کودک که سه تن از آنها نوه های عبدالبهاء بودند - رج سوم از راست بچپ فوجیتا (راننده ژاپونی)... یک زن دردمند امریکائی و سید مصطفی رنگونی، فاضل مازندرانی، شیخ محمد علی قائنی و... آنکه پشت سر صبحی است لطف الله حکیم از جهودان بهائی است.

به ما اطلاع دادند که ورقه علیا دختر بهاء تلگراف کرده اند که عبدالبهاء از جهان درگذشت و تلگراف را خواند. همه اندوهگین شدیم و شیون ها براه انداختیم. آن گاه سراسر چشم به من دوختند و از من پرسیدند: بایست ما پس از این چیست؟ گفتیم به زودی دانسته خواهد شد.

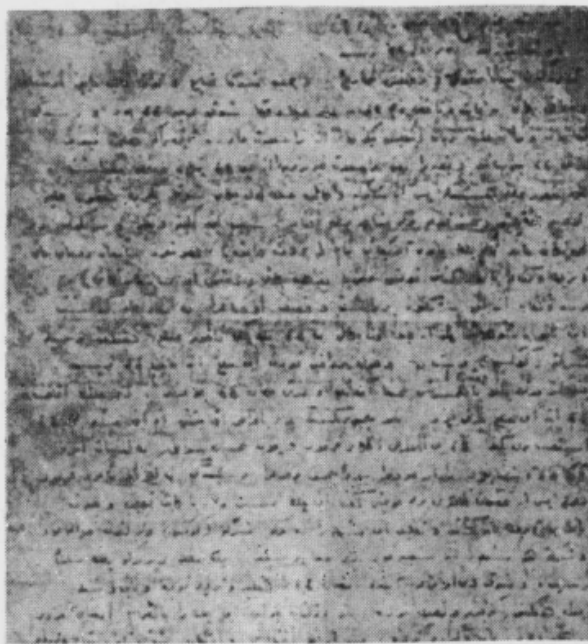


محمد حسین مهدی پدر صبحی

هیچ یک از بهائیان گمان نمی کردند که عبدالبهاء پس از خود، کسی را جانشین نماید زیرا که او چند سال پیش از مرگش در روزهایی که عبدالحمید پادشاه عثمانی درباره او بدگمان شده بود و می خواست او را از عکا به فیزان براند به بهائیان نوشت که پس از من کسی را نرسد که پیروان را به خود بخواند و پایگاهی بخواهد هرچند «ولایت» سرپرستی باشد و به هیچ رونمی تواند کسی نامی بر خود نهند. کارها به دست «بیت العدل» که بهاء از آن آگهی داده است خواهدافتاد و آن چنین است که بهائیان از میان خود نه تن را به دستوری که داده است برمی گزینند تا بست و گشاد کارها را به دست گیرند و آنها هر چه بگویند راست و درست و از سوی

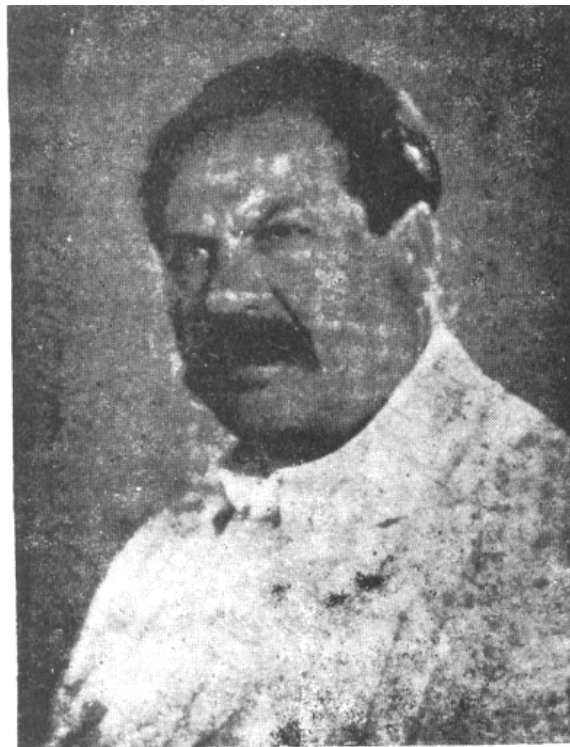
خداوند است. این بود آنچه بهائیان از روی سخنان بهاء و عبدالبهاء می دانستند و چشم به راه آن بودند.

پس از چند روز تلگراف دیگر از ورقه علیا رسید که عبدالبهاء خواستنامه ای از خود به جا گذاشته و در آن جانشین خود را شناسانده و در روز چهارم درگذشت عبدالبهاء خوانده خواهد شد. در این روزها هر کس رای می زد و به چیزی می اندیشید چیزی که به یاد هیچ کس نمی آمد و به دل نمی نشست و اگر می گفتند کسی باور نمی کرد، جانشینی شوقی بود. در روز چهارم و یکم در حیفا در میان بهائیان خواستنامه را خواندند و بار دیگر از ورقه علیا تلگراف رسید که شوقی جانشین عبدالبهاء است!! و رو نوشت خواستنامه فرستاده می شود. بهائیان با شگفتی به این نوید برخوردند ولی ورقه علیا و دار و دسته اش با نیرنگ و افسون مردم را آماده کردند که سرپرستی شوقی را بپذیرند. روزی که رونوشت برگهای خواستنامه رسید بیشتر بهائیان پذیرفتند و خود را آسوده کردند ولی بهائیان کنجکاو زیر بار نرفتند و گفتند این خواستنامه ساختگی است.



عکس رویه نخست نامه‌ای که برایم فرستاده‌اند، چون با رنگ آبی نوشته‌اند چنانچه شاید نگرفته است با اینهمه آنها با این خط آشنا هستند میتواند بخوانند

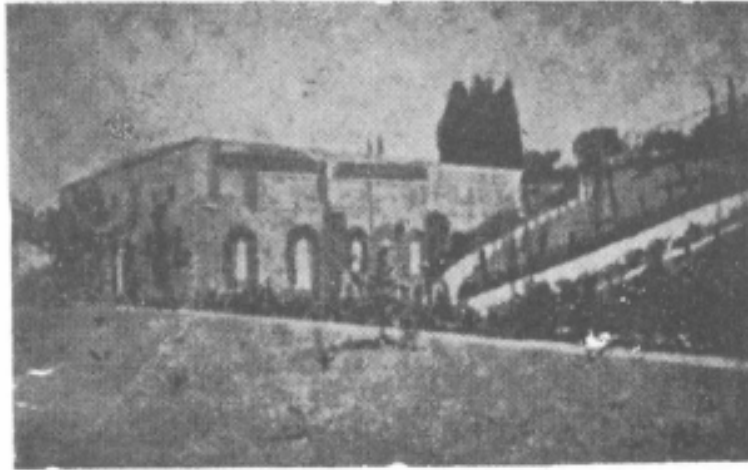
عکس رویه نخست نامه ای که برایم فرستاده اند، چون با رنگ آبی نوشته اند چنانچه شاید نگرفته است با اینهمه آنها با این خط آشنا هستند میتوانند بخوانند.



فضل الله مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

فصل دوازدهم

حمایت دولت انگلستان از بهائیت



ساختمانی که بهائیان می‌گویند آرامگاه باب در آنجاست

حمایت انگلستان از بهائیت

the very great likelihood of his being forced one day to save his own life through the means of sanctuary - But a Persian rarely carries his reflections beyond the present hour -

In Ispahan a similar attempt has been made to abolish this system, but the citizens are said to have risen in arms in defence of their privileges, and to have forced the Governor to abandon his design

The abolition of sanctuary will be of much inconvenience to foreign missions. When people find no

در زمان ناصرالدین شاه هنگامی که امیرکبیر مالیات بر تجار تبریز بسته بود در میدان « صاحب الزمان » تبریز، قصابی گاوی را برای کشتن می برد، گاو بند گسیخت و به بقعه « صاحب الامر » پناهنده گردید. چون قصاب خواست حیوان را بیرون کشد در دم بیافتاد و جان داد و حیوان بی صاحب از آنجا یکسره به خانه میرزا حسن متولی گریخت. مردم گفتند: حضرت صاحب الامر علیه السلام معجزه کرد... همه دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود و مردم تهنیت همی گفتند که تبریز شهر صاحب الامر شده بنابراین از مالیات و حکم حکام معاف است... نادر میرزا که

ناظر این صحنه نمایش بود می نویسد:

آن گاو را میرفتاح برده بود، جلی ازبافته کشمیر بر او انداخته فوج همی رفتند و بر سم آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعه آن حیوان به تبرک همی ربودند، بزرگان بدان جای چراغدان ها و پرده ها به نذر همی بردند تا جائی که سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند، آن جا خدام و فراشها بگماشته مردم نواحی فوج باچاوشی به زیارت همی آمدند. همه روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بیناشد، فلان گنگ به زبان آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی از بزرگان بدین کار بیشتر همی قوت بخشیدند. تا یک ماه را قدرت نبود سخنی در این کند... تا از قضای ایزدی گاوبه مرد. اما مردم دست بردار نبودند و حکمران را کجا یارای دم زدن داشت؟ (تاریخ و جغرافیای تبریز صفحات ۱۱۱ و ۶-۲۴۵)

مقایسه کنید «...اگر اصول عقاید این واعظ (سید علیمحمدشیرازی باب) که چیز تازه ای در برناردو به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت فقط زجر و عقوبت است که می تواند آنان را از عقوبت و خفت رهائی بخشد...»

شماره ۲۰، تهران فوریه ۱۸۵۰ (برابر با بهمن ماه ۱۲۲۸ شمسی) به نقل از مجموعه اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس. لرد بلغورد- وزیر امور - خارجه وقت انگلستان. در همان ایام وصول خبر دستور تلگرافی به جنرال النبی فرمانده قشون انگلیس در فلسطین صادر و تاکید جدی نمود که با جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت، عبدالبهاء و عائله و دوستان آن بکوشد^{۳۲}.

لرد شوالیه! SIR KNIGHTHOOD!

« پس از اتمام جنگ و اطفاء نائره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود KNIGHT HOOD (به معنی شوالیه) و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل در محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردید و در آن اغفال پراحتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹

مراسم اعطای نشان KNIGHT HOOD و لقب « SIR » لرد به عباس افندی: شرح ماجرا از زبان لیدی بلنفلد: حکومت انگلستان بر حسب رویه معمولی اش که از اعمال قهرمانان قدر دانی می کند به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی KNIGHT HOOD «نایت هود» داد که نامبرده (عبدالبهاء) این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه قبول نمود. عباس افندی

³² کتاب قرن بدیع، شوقی افندی، جلد سوم صفحه ۲۹۷، تهران موسسه ملی مطبوعات امری، ۲۲ بدیع.

هم درقبال دریافت لقب SIR «سرعباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم - پادشاه وقت انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است، اعلام نمود.

ترجمه لوح:

« بارالها سراپرده عدالت دراین سرزمین برپا شده است و من ترا شکر و سپاس می گویم... پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایه بلند او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز»
روابط عبدالبهاء و دولتمردان انگلیس پس از این جریان آن چنان گرم و آتشین شد که عبدالبهاء در نهایت خود بزرگ بینی و درعین حال در کمال بندگی و عبودیت در برابر دولت انگلیس می گوید:

و از ملت و دولت انگلیس راضی هستم... این آمدن من اینجاسبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط تام حاصل می شود، در نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کند، همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا می کند...^{۳۳}»

پس از اتمام جنگ و اطفاء نائره حرب و قتال اولیاء حکومت انگلستان از خدمات گرانبھائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام نسبت به ساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند، در مقام تقدیر بر - آمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب نایت هود **knight Hood** و اهدافشان مخصوص از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این امر با تشریف و تجلیل در محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردید و در آن اخفال پراحتشام جمعی از رجال و اعظام قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور به هم رسانیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.»

شوقی افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹



³³ از کتاب مجموعه در خطابات عبدالبهاء جلد اول صفحه ۲۳/۲۹۴ صفحه ۲۲ سطر ۱ و ۲ (۴-۲۸۴ ط)
۲۵۹

پس از آشناسام جنگ و امانا بجزب و قال اولی انکوت
 و محبت ان اذانت که نهایی که حضرت عبدالبا و آن نام مظلوم
 نسبت به این ارض اقدس و تحریف مصاب و الام مردم آن
 عزیزین بسته دل فرزند بودند و تمام قدر برآند و در اسب
 احترام و حریم خویش را با تقدیم شب و نایت برود و نه در نشان
 حضور از دست دولت در حضور و از آن ابراهیم مستند و این
 با شرف قبول فرمودل تا است حاکم انجمن و حاکم کار کرد
 آن انتقال پر استقامتی در بحال و افاضت هم ز عمل و شرف
 تقدیر حضور رسیده و انجام مردم حرکت نموده.
 صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع

که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء یک مدال قهرمانی knight hood « نایت هود» که نامبرده (عبدالبهاء) این افتخار را به عنوان یک تشریفات احتراماتی از طرف یک پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم در قبال دریافت لقب SIR « پسر عباس افندی» برای عظمت ژرژ پنجم- پادشاه وقت انگلستان و ادامه بقای بی زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد و جان نثاری و عبودیت خویش را به پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است.

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری « جورج پنجم، پادشاه وقت انگلیس که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

هو الله

اللهم ان سرادی العدن و صربت اطنابها علی هذه الارض
 المقدسة في مشارقها ومغاربها ونشكرک ونحمدک علی حلول هذه
 السلطة العادلة والدولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية
 وسلامة البرية يا اللهم ابد الامپراطور الاعظم جورج الخامس
 عاهل انكلترا بتوفيقانك الرحمانية وادم ظلها الطليل
 علی هذا الاقليم الجليل بعونك وصونك وحمايتك
 انك أنت المقتدر المتعالی العزيز الکریم

حیفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ع ع ﴿

متن دعای عباس افندی برای سلامتی و پایداری « جورج پنجم، پادشاه وقت انگلیس که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

« شماره ۲۰-تهران- ۱۲ فوریه ۱۸۵۰» (برابر با ۲۳ بهمن ماه ۱۲۲۸ شمسی^{۳۴})

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که، بلوای سختی اخیراً در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد. برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلک جدید به «بابی» بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد. اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد. در این میان ملاها

³⁴ در این جا توجه خوانندگان را به تاریخ گزارش معطوف می داریم که دقیقاً هم زمان با گزارش دالگورکی سفیر روسیه در تهران است نگاه کنید به حمایت روسیه از بهائیت.

که متوجه شده بودند پیشرفت بایبگری به منزله زوال رفعت و نفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله بفرقه بی دینان دعوت کردند. در این زد و خورد بابی ها مغلوب شدند و ناچار به کرمان- ایالت مجاور- گریختند. من نامه ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده ام، وی در این نامه با التماس تقاضای کمک کرده و وضع آشفته حکومت خود را در برابر بایبان شدیداً منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده و حتی بدون آن که منتظر اجازه کناره گیری شود یزد را ترک گفته است.

Used to the public lest they should become receptacles for hatching treason against his administration -
The capture of Meshed has filled the Persian Minister with pride and confidence in his own resources and undertakings, and very naturally the trust reposed in him by the Shah has been much increased. His despotic character is gradually developing itself, and I fear that, as I already observed to Your Lordship, his qualifications for administration are limited to the maintenance of

به نظر می رسد که عقاید این دین جدید در ایران در شرف بسط و گسترش است. باب موسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را (منظور عنوان باب است) به خود بسته در آذربایجان زندانی^{۳۵} است، ولی در هر شهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده می شود، آماده اند تا در اثبات عقاید تازه شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می کند. خود باب اعلام داشته است که وی همان مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که در انظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نه تنها به عنوان

پیشوای مذهبی به او حرمت می گذارند، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سلاطین باید طوغ عبودیتش را گردن بنهند نیز اطاعت می نمایند) جانشین فرامین قرآن می باشد. علاوه بر این دکتترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده اند که مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلک تصور می کنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجه مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکم فرما باشد. پس بر این مقدسین قانوناً رواست که مال و ثروت کفار را- به هر نحوی که باشد- تصاحب کنند.

استدلال و الهام آسمانی وسائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در ماموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علنا اظهاری نشده است.

³⁵ ملاحظه می شود سفیر وقت انگلستان دقیقاً در گرماگرم جریان باب هنگام زنده بودن وی ماجرا را پی گیری و یادداشت می کرده که چون نظاره گر دقیق بیگانه است مطالبش از سندیت تاریخی با ارزشی برخوردار است.

priesthood have not been confined to Tabriz - In Tehran he has succeeded in undermining the influence of the Imam i. form by persuading him in part by intimidation in part by cajolery, to yield to his designs of destroying the right of sanctuary hitherto enjoyed by his mosque - the destruction of this

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه ای دربر ندارد، به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی اهمیت بودنش آشکار شده و روبه زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت است که می تواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد. و بدبختانه این جدیدالمذهب ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیر قابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هردو به قلع و قمع این فرقه ذی علاقه هستند. از قراین

چنین برمی آید که این مذهب در تهران، بین همه طبقات مردم، بدون آن که حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان در این شهر، تصور می رود، به قریب دوهزار نفر بالغ گردد. افتخار دارم که با بزرگترین احترام - جناب لرد! - مناقاترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.^{۳۶}

شماره ۷۲ - اردوی نزدیک تهران - ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمستون - رونوشت به مستر جی. ا. اسیتونس.

بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی درباره مسلک جدید «باب» ارسال دارم. مطالب محتوی در ضمیمه شماره یک، از شرحی گرفته شد، که توسط یک تن از مریدان باب به من داده شده است، والبته من شکی در صحت مطالب آن ندارم. شرح دوم از نامه یک مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمی تواند موثق باشد.

در یک جمله: این ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیه اعمال بشر، خلاصه می شود.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام، مناقاترین چاکر ناچیز شما باشم.^{۳۷}

اردوی نزدیک تهران - نایب سرهنگ... - ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ (برابر با ۳۱ خرداد ۱۲۲۹ شمسی)

many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Kermān, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In fact, the Babes who under their leader Syed Sahayya had fled from Eyd. have again begun to attract notice - They have

شرحی از بایگری

باب، اسم واقعی اش میرزا علی محمد است. وی ایرانی و اهل شیراز است. پدرش در آن شهر تاجر بود. سنش سی و دو سال است و از آن زمان که خودش را صاحب زمان، یا امام مهدی موعود اعلام کرده است، شش سال می گذرد. صاحب زمان، دوازدهمین امام یا

³⁶ بایگانی عمومی انگلیس، ۱۵۰-۱۱۰-۱۱۳. برگ ۱۱۰-۱۱۳.

³⁷ اسناد وزارت خارجه انگلیس - پرونده ۳۷۹-۱۵۲-۱۱۰-۱۱۳. برگ ۱۱۰

آیت بزرگ خداست. درسلسله جانشینان علی، دامادمحمد(پیامبر اسلام) و از اعقاب پشت در پشت وی می باشد، که در حدود یک هزار و پنجاه سال پیش، غایب گشت، وهنوز انتظار بازگشتن می رود. «باب» در زبان عربی به معنی «در» است، و وی ادعا می کند که «در» دانش است. مریدانش گفته می شود قریب به پنجاه هزار نفر است، اما تصور می رود که یکصد هزار نفر به حقیقت نزدیک تر باشد. این افراد درسراسرایران پخش شده اند و تعدادی نیز در کردستان به سر می برند. افراد این فرقه، محمد را به عنوان یک پیغمبر قبول دارند، و به اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می شد. ولی اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خدا را توضیح دهد. به همه این ها چنان که در قسمت بعدی ملاحظه خواهد شد - کلمات «پیغمبر» و «اصول الهی» - در اعتقادات و تبلیغات آنان - بی معنی است.

باب اعلام میدارد که تا این لحظه کلیه اصول اسلام درباره نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنی ها واجب بوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد که: نماز واجب نیست. هر کس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هر کس باید همیشه به خدا یا به «الوهیت» فکر کند. روزه سی روز ماه رمضان و سایر روزها همه منسوخ و ملغی است، وهمه گونه غذائی حلال به شمار می رود.

دادن صدقه نسبت به همه جایز است، ولی بین بابی ها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمند تر باشد. همه مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طور که بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست.

در آیین بایان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست)، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد - و نه بیش از آن زن - با یک دیگر به سر می برند. و اگر مردی به تملک آن زن مایل شود، به اختیار زن است (نه با مردی که با این مرد موافقت کند. مرد ممکن است بی اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد.

ضبط اموال کلیه کسانی که بابی نیستند مجاز است. امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی که طبیعت از لحاظ اختلاف فهم و شعور در نهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این است که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است. در صورتی که نزدیک ترین مقاربتی که مجاز است بین بنی اعمام می باشد.

در این جا جهنم یا بهشت وجود ندارد. بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست. تقدیر بشر در واقع نیستی و فنا است. وهمه موجودات و نباتات - خلاصه همه چیز - بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد. همه چیز خداست (اصطلاح صوفی ها که هر چیزی را

انعکاسی از خدا تلقی می کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الوهیت است. عقوبت جهنم و لذت بهشت در همین دنیاست، و چیزی به عنوان معصیت، و به خصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی که بایان در مناسبات افراد بشر با یکدیگر در نظر دارند اینست که اراده بشر در همه چیزها قانون وی به شمار می رود.

گرویدن به بایبگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در همه موارد مجاز می باشد، زیرا آنان دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین افول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود.

در عین لاقید بودن نسبت به همه چیز، تنها دلیل تمایل بایان برای گرواندن افراد به یکدیگر این آیین آنست که بشر فقط از بایبگری ممکن است پیشرفت کند. ظاهراً مطلق ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها را تشکیل می دهد: خدا یکی است. هر «ماده» یا «ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، و همه خداست، و هر چیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی به زودی توقیف شد و به قلعه ای در کوههای کردستان (البته منظورش قلعه چهریق است) اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربی اش از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد.

پس از باب دوتن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر آیت الله در شرع اسلام بودند و هنگام زد و خورد درمازندان کشته شدند.

درفارس سید یحیی - که اخیراً در یزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته - رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمد علی مجتهد آنها را رهبری می کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می گوید وی باب حقیقی است ولی بابی ها او را منفور می دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا بازم باب های دیگری وجود خواهند داشت.

درمازندان پانصد و هفتاد و پنج بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردن

هنگامی که یک بابی وارد اتاقی می شود، می گوید: الله عظیم (خدا بزرگ)، سایرین پاسخ می دهند: الله اکبر (خدا بزرگترین است).

only at very irregular periods - His earliest efforts are likely to be directed against the 'el Khan, the chief of the great tribe of Kashkai which migrates according to the season, alternately between the high and low lands of Fars - This nobleman besides being obnoxious as chief of a powerful tribe, is exposed to the hatred of the Ameen i. Nizam as an old and acknowledged partizan of the English Government.

The efforts of the Persian Minister to overthrow the authority of the Priesthood

بابی اگر زن باشد، هنگام ورود به اتاق می گوید: الله اجمل (خدا زیباترین است)، سایرین پاسخ می دهند: الله ابها (خدا درخشنده ترین است).^{۳۸}

درحالی که مبارزه با باب و پیروان او - که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود - اهمیت داشت طبعاً لازم بود حکومت مرکزی همه نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تازه در ارتباط با روحانیون بسیج نماید و بدین ترتیب این امر بیش از پیش بر آشفتگی کشور افزود.

با توجه به این که روحانیون خود بزرگ ترین سد در راه گسترش کار بایان بودند، می توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حد عدم کفایت و

بی سیاستی از خود نشان داده است، و گرنه همان نیرو به تنهایی برای خنثی کردن پیروان باب کفایت می کرد. دولت ناشیانه خود وارد عمل شد.

اتخاذ این روش تازه در یک مملکت آشوب زده، مطلبی است که مورد توجه نماینده سیاسی انگلیسی در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیک تهران - شماره ۷۷ - ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰ (برابر با چهارم تیرماه ۱۲۲۹ شمسی)

جناب لرد

No ۱۱.

Tehran.

March 14. 1851.

My Lord.

Four Babees, prisoners from Zengane, were executed here a few days ago. Several other members of that sect are in confinement in Tehran, some of whom are extreme youth - I sent a message to day's the Ameen Nizam, expressing a hope that lives of these persons might be spared - said that abundance of blood, regarding the Babees simply as rebels, had been shed, and that it was not worthy of a person of his enlightenment to interfere with the

The Right Honourable

The Viscount Palmerston G. C. B.

Here.

شورش زنجان هنوز سرکوب نشده است. بابی ها در آن شهر، باغیرت و تعصب مخصوصی که ویژه جدیدالمذهب ها است به دفاع از خودشان ادامه می دهند.

منابع^{۳۹} می گویند که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلاً به تصرف آنها درآمده است و برای مقابله با قشون شاه از دهات و قصبات مجاور کمک می گیرند و هر روز تعدادی از طرفین به قتل می رسند. ولی بدیهی است که شورشیان چاره ای جز تسلیم شدن نخواهند داشت، به نظر

³⁸ بایگانی عمومی انگلستان، f.o. ۶۰-۱۵۲ برگ ۳۷۹
³⁹ منظور از منابع روشن است، جاسوسان همه جا حاضر انگلیسی

شما این نکته کمی عجیب به نظر نمی رسد که شهر بی اهمیتی چون زنجان-یعنی شهری که کاملاً زیر نظر همه منابع نظامی تهران و آذربایجان قرار دارد- دست به شورش بزند...؟

درفارس بابی هایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، باردیگر شروع به جلب توجه کرده اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندک فاصله ای به شهر نزدیک شده اند. البته تاکنون از هر حرکت یا بیگانه در ایالت فوق پرهیز کرده اند.

سایر قسمتهای ایران، به استثنای ترکمن ها کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایالت فارس مخصوصاً ایلات ساحلی باشد، که تا کنون فقط در ادوار بسیار نا مرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده اند. اما اینک به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی محتملاً علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقائی- که بر حسب فصل، متناوباً بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می کنند(منظورش بیلاق قشلاق می باشد)- متوجه خواهد بود. این خان علاوه بر این که رئیس یک ایل مقتدر قشقائی است به عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه انتقام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب او- گاه توسط تهدید و گاه با مداهنه- به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق «تحصن» کاهش دهد. این حقی است که تا کنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

از بین بردن این تنها منبع ضد ظلم در ایران، به نظر من باعث کمال تاسف است، ولی به عقیده من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آن چه که در حال حاضر تصور می کند دچار اشکال خواهد شد. نامه ای که اخیراً از حضرت اشرف(مقصود همان وزیر ایران است) درباره مطلب دیگری دریافت داشته ام- مطلبی که هنوز برای معروض داشتن آن به جناب لرد آمادگی نداریم- برایم فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتیم، احساساتم را علیه این تصمیم و برله بر هم نزدن روش «تحصن» ابراز دارم. افتخار دارم که مستخرجه ای از آن مراسم ضمیمه کنم. مع هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند در طرح های وی، مبنی بر استقرار سلطه مطلق و بدون نظارت هیچ گونه قدرتی

accomplishment than he at present contemplates - A recent letter from His Excellency to me on another subject, which I am not yet prepared to bring before Your Lordship, afforded me an opportunity of expressing in my reply my sentiments in favor of not disturbing the system of sanctuary - I have the honor to enclose an extract of that communication - There is however little prospect of being able to effect a change in his projects of establishing absolute dominion, uncontrolled by any power, all over Persia, without the

درسراسرایران، تغییری دهد، حتی با در نظر گرفتن این که چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خود را از همین راه تحسن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتا افکارش را از ساعت حاضر فراتر می برد.

در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش «تحصن» مبادرت شده است، ولی گفته می شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این «حق خود» برآمده و حاکم را وادار ساخته اند که از اجرای نقشه اش دست بردارد.

الغاء «تحصن» موجبات ناراحتی های فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیرا وقتی که مردم متوجه شدند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تا کنون در آن جا متحصن می شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدسه از بین رفته است، ناچار خواهند شد- همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می افتد- طبعا به هیئتها نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند.

وزیرایران موازین حکومتش را تنها به لغو «تحصن» محدود نمی کند. بلکه دامنه مراقبتش به قهوه خانه و آلونکهایی که مردم برای صرف چای در آن جمع می شوند و نقالها در آن جا به قصه گوئی و داستان سرایی می پردازند نیز کشیده شده است. اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است، از ترس اینکه مبادا به محل انعقاد نطفه توطئه و خیانت به دولت مبدل گردند.

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است، و طبعا مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به وی داشته، به مراتب افزایش یافته است. خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجا گسترش می یابد، و من می ترسم که- همانطور که قبلا به نظر جناب لرد رساندم- شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، و میل مفرط به حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصا دست اندازی روسها منحصر گردد.

افتخار دارم که با سرشارترین احترام، جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

محل امضاء^{۴۰}

ماجرای کشته شدن «باب» و به اصطلاح غیب شدن از فراز چوبه دارنه تنها پایان کار بایبان نیست، بلکه ماجرائی است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می زند. و محیط بسته و محدود آن روز ایران، بانبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی راحل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه ای نیز گشت.

⁴⁰ بایگانی عمومی انگلستان، F.O. ۶۰-۱۵۲ برگ ۳۷۹

*The Right Honorable
The Viscount Palmerston
G. E. B.*

نماینده انگلیس در ایران، طی گزارش بعدی خود، به این مطلب اشاره کرده است:
اردوی نزدیک تهران- شماره ۸۸-۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰ (سی ام تیر ماه ۱۲۲۹ شمسی)

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابی های زنجان که در این شهر جریان داشت، فترتی روی داده است. رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است، چندی قبل به من نامه ای نوشت و طی آن اعلام داشت که وی را به دروغ متهم به بایگیری کرده اند و از من خواهش کرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبر و عنف نظامیان نجات بدهم- وی نامه ای نیز با همین مفاد برای امیر نظام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربار شاه بیاید و خود را تسلیم کند. در همین حال یک دسته دیگر از قشون- بدون اینکه به این شرط معطوف شود- دستور داد تا به محاصره وی و پیروانش ادامه دهد.

موسس این مسلک در تبریز اعدام شده است. وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد، و چیزی نمانده بود که مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری بخشد، و موجب کثرت جدید المذهب ها گردد.

قضیه از این قرار بود: وقتی که پس از شلیک تفنگها دود و غبار فرونشست، بر چوبه اعدام از باب اثری دیده نشد و مردم انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است: حال آنکه گلوله ها طنابی را که وی با آن بسته شده بود پاره کرده بود و پس از کمی جستجو باب را که به گوشه ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای در آوردند، هر چند که مرگ باب بنا به اعتقاد پیروانش، اصل قضیه را تغییر نخواهد داد، زیرا باب باید همیشه زیست کند.

پیروانش در فارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته اند. سید یحیی که از یزد باقوای بزرگی از بابی ها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد، هر چند قبلاً دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود.

در مشهد اعدام های بسیاری صورت گرفت. در این که سردسته های این فتنه جویان، در شورش اخیر فجایع فراوانی مرتکب شده و مستحق مرگ بودند هیچ گونه تردیدی نیست مع هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به سوی بسط و تعمیم ترحم و عفو سوق داده می شد. همان طور که انتظاری رفت شاهزاده حاکم در تحمیل و اخذ جرایم سنگین به موازین مستبدانه ای توسل جسته بود و نتیجه آن شدت عمل این شد که چند خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند.

اخیراً چند زلزله بسیار شدید در خراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است.

اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایالت فارس، بوقوع پیوسته بود سرکوب شده است، وسایر نقاط ایران به نظرمی سد که رو به آرامش باشد. اما هنوز خوانین گرمسار یا اراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع در کرانه خلیج فارس تحت انقیاد در نیامده اند و ممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی در سراسر کشور به شدت حکم فرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات - جناب لرد - منقادترین چاکر جناب لرد باشم.

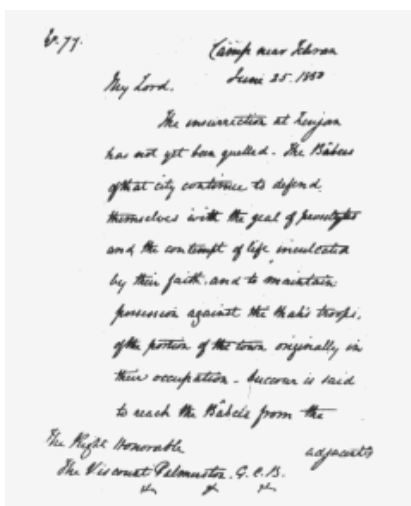
امضاء ۴۱

اردوی ایرانی مقابل زنجان

رونوشت

۳۰ اوت ۱۸۵۰ (برابر با هشتم شهریور ۱۲۲۹ شمسی) نایب سرهنگ... شماره ۱۰۶ - ضمیمه دارد

آقای عزیز من



امروز بیگلربیگی محمد خان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتیم. بابی ها فقط یک محله شهر را در تصرف دارند، و در طی حمله اخیر قشون دولتی که از دیوار شمالی صورت گرفت، تعدادی به عقب رانده شده اند. اکنون آنها زاویه جنوب شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگی چهار توپ را روی برج ها که اخیرا تسخیر شده سوار کرده و چهار پنج توپ دیگر را به داخل شهر برده است. مقاومت

بابی ها به نظر می رسد که سرسختانه ترین مقاومت های ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می شود. این مردم همه جا را سنگربندی کرده و کلیه منازل محله خود را به صورت قلاع و استحکامات در آورده اند، به طوری که هر چند اکنون تعداد آنها در اثر فرار و تلفات به مراتب کاهش یافته و گفته می شود که از افراد مبارزشان بیش از ۳۰۰ نفر باقی نمانده اند، با این وجود موقعیتشان چنان مستحکم است که بدون شک عقب راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد کرد. آنها با روحیه بسیار قوی و رویه ای سرسخت و لجوجانه می جنگند. حتی زن ها نیز که چند تن از آنان به هلاکت رسیده اند، در این نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می کنند که تا کنون بسیاری از افراد قوای دولتی را از پای

Ms. 77.
Camp near Eboran
June 25. 1850
My Lord,
The invasion at Herjan
has not yet been quelled. The Males

در آورده اند. تحت این شرایط، پیشروی با حداکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به محض آن که افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می گیرند. بابتی ها با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دو تا توپ نیز ساخته اند ولی هربار که آنها را شلیک می کنند توپ خراب می شود. هم اکنون قاصدی از تهران رسیده و خبر می دهد که شش توپ سنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است. با این وجود بیگلیبیگی قصد دارد فردا سپیده دم، باز از تهران تقاضای کمک کند تا توسط آن بتواند سراسر شهر را به تصرف در آورد. تاکنون همه مساعی بیگلیبیگی و برای سرکوب ساختن این بابی های لجوج و یک دنده با استهزاء آنها مواجه شده است. امروز تاکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری را داشته فوراً به قتل رسانده و سایر مردم واژگون بختی را که به دستشان افتاده اند به خاک هلاکت نشانده اند. بایان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست زده و حتی عده ای را مثل اسب نعل کرده اند و عده ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده اند.

ملا محمد علی که سردسته این مدافعین متعصب است، آنها را به نوید آنکه اگر در جنگ شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند

proceedings, which are entirely opposed to his sentiments and feelings:
Both parties no doubt will treat their prisoners, but I am disposed to believe Mr. Stevens has received exaggerated accounts of what is passing at Herjan at all events the mode in which my communication was received by the Amiri. Nazim shows an improvement in his tone, and in the temper with which he listens to suggestions of the above nature
Have the honor to be
with

ترغیب می کند که با قوای دولتی به جنگند، تا آنجا که یا شربت شهادت بنوشند و در زمره مقدسین قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند، و قلمرو خود را از شرق تا غرب گسترش دهند. اوازم اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است، و به سایرین نیز وعده بخشش شهرها و آبادی های فراوان داده است. وی علاوه بر این ها به آن ها اطمینان می دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آنهاست، و از هیچ گونه کمکی در این راه دریغ نخواهند ورزید. باین وجود تصور می رود که هر چند بسیاری از پیروانش در کمال ایمان و غیرت از او پشتیبانی می کنند، با همه این ها، بسیاری دیگر نیز

در صورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را از معرکه کنار بکشند و جانشان را نجات دهند، در اولین فرصت به وی پشت خواهند کرد و راه سلامت را پیش خواهند گرفت.

من تصور می کنم بیگلیبیگی تاکنون بسیار خوب از عهده انجام محوله برآمده است، زیرا مشاهده می کنم که قبل از او هیچ کاری انجام نمی گرفته و بین افراد قشون نارضایتی و اکراه حکمفرما بوده و به جز توییح چیزی وجود نداشته است، در صورتی که در همین

چهارده روزی که از ورود وی می گذرد، وضع کاملاً تفاوت کرده است. ظلم و ستمی که گزارش می دهند توسط بیگلیگری مجاز شناخته شده بی اساس به نظرمی رسد و حقیقت ندارند

باتقدیم احترامات

امضا: کیت ادوارد ابوت^{۴۲}

با همه اینها گزارش بعدی که در حدود سه ماه بعد ارسال شده، حاکی از همین روح انتقامجویی و کینه توزی و قتل و کشتار و اعدام بایان در تهران و سایر شهرستانهاست:

تهران-چهاردهم مارس ۱۸۵۱ (برابر با ۲۳ اسفندماه ۱۲۲۹ شمسی)-شماره ۴۲

جناب لرد

چهاربایی- از زندانیان زنجان- چند روز پیش در این جا اعدام شدند. چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند، که اغلب آنها در عنفوان شباب به سر می برند. امروز من پیامی برای امیر نظام فرستاده و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرف نظر شود. و یادآور شدم برای اینکه بابی ها به عنوان «باغی» شناخته شوند، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می رسد. و دیگر در شان شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هر طبقه ای مستقیماً دخالت کنید. امیر نظام برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد و قصد وی آنست که این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد. از هنگام سرکوبی و انقیاد بایان زنجان تاکنون مریدان و پیروان باب در صدد برهم زدن نظم و آرامش عمومی بر نیامده اند.

افتخار دارم که در کمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

امضاء

اردوی نزدیک تهران-شماره ۹۹-۱۱۶ اوت ۱۸۵۲ (برابر با بیست و پنجم مردادماه ۱۳۳۱ شمسی)

سوء قصد دامنه داری دیروز برای قتلشاه به عمل آمد. اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود در فاصله چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سوار بر اسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزه شکار شود که سه نفر- یا به طوری که بعضی ها می گویند شش نفر- به او نزدیک شدند، چنانکه انگار قصد دارند عریضه ای- همان طور که در این کشور معمول است- به وی تقدیم کنند. یکی از آن افراد دستش را روی جامه شاه نهاد، و هنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید، یکی از همکارانش در همین

⁴² بایگانی عمومی انگلستان، ۱۲۳، ۳۷۹، ۶۰-۶۰ f.o. برگ ۳۸۱

موقع دهانه اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلوییش گرفته شده است عقب رفت، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پائین کشید. گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمه کبک زنی و تنها چند چارپاره شده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، و من توسط جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. ضارب در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید، و علی رغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت، به قتل شاه اصرار می ورزید، و امعاء و احشاء یکی از ملازمین را می درید و از کوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید. دوتن از آنها به شدت مجروح شده بودند. در خلال این احوال، دو گلوله دیگر نیز به شاه شلیک شد، گفته می شود که اعلیحضرت در تمام مدت سوء قصد کمال آرامش و متانت را به منصفه ظهور رسانید.

نخستین خبر این سوء قصد با اعلام این گزارش توأم بود که: «شاه کشته شده است». اردوی سلطنتی از هم پاشیده شد و جمعیت به سوی تهران هجوم آوردند. دکانین بلادرنگ بسته شدند، و مدتی کوتاه طبع نان قطع شد، و همه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد. امروز برای اطمینان خاطر مردم و خاطر جمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد. افراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعه روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدار شاه به اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانه سلامت وی ادارات و دواپردولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعد از ظهر به اتفاق وزیر مختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم. شاه را طبق معمول چنین مراسمی در حال جلوس دیدیم، و اعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصفه ظهور نمی رساند، بلکه کرارا و باخشونت تکرار می کرد که این سوء قصد محرکانی داشته است.

safety in the sanctuaries and their which have hitherto been regarded as inviolable asylums, they will naturally resort to the Missions of England and Russia, as they occasionally do even at present -

It is not to the abolition of sanctuary that the Persian Minister confines his measures of Government. His vigilance is extended to coffee and tea shops, and to the theds where story tellers recount adventures and romances. These places of refreshment and simple amusement have been closed

اظهارات شاه متوجه سردار - که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم - بوده، و نظر عمومی در ابتدای امر به این تبعه روس به عنوان رهبریک توطئه برای تغییر جانشینی، و رهائی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود.

هر چند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعه قتل شاه، عواملی از ناحیه سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند، با این وجود من نمی توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست که توطئه

کنندگان تاسرحد مرگ حتمی حاضر به فداکاری باشند، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی در میان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان، تصور و تایید می شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابی ها سرچشمه می گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین آن ظاهرا باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که وجود خداست). دوتن همدست قاتل که دستگیر شده اند خود را از پیروان این مسلک معرفی کرده اند، و گفته اند که آماده مرگ بوده اند، و آمده بودند تا شربت شهادت بنوشند و به بهشت بروند. و به عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند. تنها نشانه ریشه دار بودن توطئه، همانا فرار از توطئه کنندگان است که یقینا نتیجه گسترش توطئه تلقی می شود، زیرا شاه در این گونه موارد، معمولا دارای چند صد نفر ملازم است، که همه اطراف و جوانب او را احاطه کرده اند.

گفته می شود شاه عمیقا تاکید کرده است که دقایقی را بدون آنکه هیچ گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصد کنندگان به عمل آمده باشد، با آنان در کشمکش بوده است. من این تاخیر و درنگ را به وحشت و حیرتی که در آن لحظات به اطرافیان دست داده بود، و همچنین به تنگی و باریکی راهی که سوء قصد در آن رخ داد، نسبت می هم. افتخار دارم که در کمال احترام به جناب لرد، منقادترین چاکر ناچیز باشم.

امضاء ۴۳

*thousand persons.
I have the honor to be,
with the greatest respect
My Lord,
Your Lordship's
most obedient,
humble servant,
Justin Hill*

مأخذ: تاریخ جامع بهائیت ((تألیف: دکتر بهرام افراسیابی))

ادامه دارد ...